

## مواظف فیلسوفانه رستم الحکما

ای برادران ایمانی و ای دوستان جانی و ای دانشوران پاک طینت و ای خردمندان حق طلب هفتاد و دو علت، بدانید و آگاه باشید که دنیا، دار اضداد است، یعنی هر چیز را یک ضدی می باشد، مثل آنکه ضد پادشاهی، گدائیست و ضد کامرانی، بینوائی و ضد تندرستی، بیماری و ضد عزت و ارجمندی، ذلت و خواریست و ضد شادمانی، غم و ضد سوز، ماتمست و ضد آزادی، گرفتاری و ضد نیکوکاری، بد کاریست و ضد نور، ظلمت و ضد هدایت، ضلالت است و ضد دانائی، نادانی و ضد دشواری آسانیست و ضد دوستی، دشمنی و خوف، ضد ایمنی است و ضد حیات، مرگ و ضد فعل، ترکش و ضد آب، آتش و ضد خوش، ناخوش و سیاه، ضد سفید و یأس، ضد امید است و ضد سردی، گرمی و ضد شدت، نرمیست و گریه، ضد خنده و ضد آزاد، بنده است و ضد روز، شب و ضد آندوه، طربست و ضد گل، خار و خزان، ضد بهار است و ضد بالا، زیر و ضد چاره، ناگزیر است و ضد صلاح، فساد و ضد داد، بیداد است و بیداری، ضد خواب و آباد، ضد خرابست و مستی، ضد هشیار است و غیوری، ضد بیعاریست.

دنیا، محل حوادث است و آسمان، همیشه بکام کسی نمیگردد و علی الدوام، با کسی مهر نمیپورزد، بفریبش مغرور و بپریشخندش مسرور مشوید.

حافظ

کس عمل بی نیش از این دکان نخورد

کس گل بیخار از این بستان نچید

## حافظ

در از خانان کردون بدر و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد هممانرا  
 عرض آنکه این تاریخ مبارک میمون را از سال یک هزار و صد و نود و سه  
 هجری، بتدریج نوشته تا سال یک هزار و صد و نود و نصد سال و یازده ماه هجری و  
 سیزده های وقایع و حوادث آن بگوشه افتاده، در سال یک هزار و دویست و نه  
 هجری، که سال نهم سلطنت خاقان سکندرشان، سلیمان نشان، دارا دربان، قیصر  
 پاسبان، چنگیز اطوار، تیمور رفتار، از عدل بر ملوک مباحی، اعلیحضرت جمجاهی  
 سلطان سلطان محمد شاه قاجار غفر الله له باشد. حسب التمنای، نخبه مقر بین درگاه  
 سلطان، زبده صنایع و سرهنکان ایرانی، یگانه غلام عقیدت فرجام با عز و جاهش،  
 با خون گستاخ درگاهش، بالله ویرد بخان افشار، خویش مادری خود و همسر  
 خان قهوه چی باشی، ولد دوست محمد خان سردار افغان، برادر مادری خود،  
 در سال جمع نموده و نسخه نوشته و بگوشه نهاده. تا آنکه در روز کار فرخنده  
 افغان صاحبقران، ظفر توأمان، زبده سلاطین زمان، افتخار خواقین با عز و  
 شان، شاه شاهان، فخر ممالک پناهان، فرمانفرمای بحر و بر شهنشاه صدیس، دیبیم  
 و شاهی ملوک، شمس الملوک، نیکو سلوک، آفتاب جهات تاب سیمهر جهانبانی،  
 در ایامه دری آب و تاب صدف سلطانی، ابوالخواقین، نواب همایون، اعلیحضرت  
 جمجاهی، ظل اللهی ملجاء ملک و مات، غمخوار سپاه و رعیت، السلطان ابن السلطان  
 ابن السلطان، الخاقان ابن الخاقان، جهانمطاع اعظم، اولوالامر معظم  
 فیما فی العالمین، شاه الموسوی الصفوی، بهادر خان من جانب الآباء، و القاجار تیموری

۱ - در موضوع سیادت سلاطین قاجار، گاهی حاشیه کرده، بگوشه در کتابها و یادداشتها دیده  
 اند، این مطالب جدید و صحیح مورد بررسی واقع شده است. (کما اینکه در مورد سیادت خود پادشاهان  
 ائمه و معصومین حرف بسیار است و مورد تردید بعضیها قرار گرفته در حرم کسروی در این مورد  
 در کتاب «تاریخ سنی و تبارش» دلالی برای رد سیادت مقویه ارائه می دهد. باری، مرحوم خان ملک  
 ابن دینوری در کتاب «تاریخ سنی» در باب سیاستگران قاجار، چنین می نویسد:

«... به زبده های که فتحعلی خان قاجار فو اطلو کرده بود، شاه سلطان حسین صفوی، یکی  
 از ... و ... که در ... به ... و ... بود باو بخشید.»

الجور کانی، من جانب الامهات، خلد الله ملكه در سال يك هزار و دو بیست و چهل و هفت هجری که سارسی و هفتم شاهی آنوا الاجاء باشد، این تاریخ مبارک با آب و تاب، و این کتاب میمون مستطاب، بنظر فیض منظر کیمیا اثر هفت شهباشا هزاده آزاده از عیوب و شیون ساده، یعنی شهریاران، کامکاران، نامداران، بختیاران، فرمانفرمایان مملکت پرور، حکمرانان عدالت گستر، نواب مالکرقاب، فخرمان الملکی، ولیمهدی، نایب السلطنه بل صاحب السلطنه، خاقان اُغلی «عباس شاه غازی» غمخوار پدرا کامکار، و فرمانروای کل ایران، شایسته تخت و افسر پستدیده ملوک هفت کشور، نواب مالکرقاب توامان الملکی «حسینعلی میرزا» فرمانفرمای ممالک آرای فارس، نواب مالکرقاب، اعتماد الملکی، شجاع السلطنه «حسن قآن» بهادر خان، نواب مالکرقاب، حامی الملکی، شریک الامر، باشی شاهزادگان نامدار، ظل السلطان تاجدار، نگهبان پای تخت اعلی، «علیشاه میرزا» نواب مالکرقاب. امین الملکی، حجة السلطنه، «علی نفی میرزا» نواب مالکرقاب، رکن

→ خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد؛ پس از آنکه به استرآباد رفت با او عزم زفاف کرد، آن زن اظهار نمود که از شاه حمل دارد، فتحعلی خان او را به منزل «میر ابوجعفر مفیدیه» امام جمعه استرآباد فرستاد. میر ابوجعفر صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب باخط و مهر خود، اظهارات خیرالنساء را تصدیق نمود. چندیدی بعد جاریه گریه، پسری به دنیا آورد اسمش را «محمدحسن میرزا» گذاردند. طولی نکشید که فتحعلی خان به خراسان رفته کشته شد و محمدحسن خان را برای مصون بودن از دشمنان به میان ترکمانان بردند تا به سروری و جهانداری رسید.

آقا محمدخان قاجار، که از نسب خود کاملاً مستحضر بود به همه سادات و اخوی، می گفت: بعلاوه مطابق نوشتهجات و روایات متواتره، فتحعلی شاه مکرر می خواسته است، «عمامة صفوی» بر سر گذارد ولی امراء قاجار مخالفت کرده اند.

مرحوم خان ملك می نویسد:

«مرحوم آقای حاجی زین العابدین کرمانی، نواده محمدحسن خان در کتاب «صواعق الیرمان فی رد دلال المرقان» که در سال ۱۳۳۱ قمری به طبع رسیده، این موضوع را در صفحه ۲۶۶ به تفصیل نوشته اند.

ناصرالدین شاه هم به این وقایع آشنا بوده و می خواسته است نسب حقیقی خود را با جلال و احتشام آشکار سازد. انتهى.»

نویسنده حواشی این کتاب، بی نهایت متأسفم که با وجود سعی و کوشش بسیاری که به عمل آوردم موفق به دیدن تألیف مرحوم آقای حاجی زین العابدین خان کرمانی نشدم.

الامامی، میرزا الغیبیک ثانی، مدرس مدرسه علم و حکمت، رشاد حکمای یونانی،  
 صاحب دلی میرزاه نواب مالکرقاب، فاتح الملکی، سیف الدوله سلطان محمد  
 میرزا، فرمانروا و حکمران دارالسلطنه اصفهان و مضامین رسیده و مورد تحسین  
 و تأمل بسیار گردیده و حسب الاشاره آن ولی نعمت زادگان بافهم و کپیاست،  
 با احوال دقت و غوررسی و تهنذیب و با نهایت جرح و تعدیل، با نظم و ترتیب، بنوشتن  
 این اشغال امود و فیه شیرین و دلکش و داستان نغز خوش آقا محمد رشای خاتم  
 سازه، امیر اس، مشهور بنواب بنده پرورد، والد آقا کبیر صراف، اصفاهانی را از روی  
 همراه تبر او افزودیم و مقدمه هر ستم التواریخ، بنمودیم، تا اولوالالباب از خواندن  
 و آشنایی آن متنبه و آگاه و از خواب غفلت بیدار و باعتبار، همراه شوند و بقریب  
 رسیده باشند فلک شجده باز نشوند. **العاقل یکیفه الاشاره (والله علم بالصواب).**

# تاریخ رستم التواریخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَبِهِ تَقْتَدِی وَتَوَكَّلِی

www.chebayadkard.com

حمد بیجد و سپاس بی‌عدد، مر خداوندی را سزا است که در خداوندی و پروردگاری  
یگانه و بی‌همتاست، خبازی که رغایف نجوم را بسر پنجه قدرت کامله در نور صنع  
یخته و بر بساط بسیطه هفت فلک، سیما فلک هشتم چیده، بزم آرائی که شبستان سپهر  
یلوفری را بمصاییح اجرام تور افشان، منور کرده و سفره منقش کاهکشان را در  
آن گستریده. خیات یگانه که اطلس آبگون فهم و محدود جهانست و خود در دستگاه  
طبیعت، خامه بافته و بر قامت عالم کون و فساد بسر پنجه قدرت کامله از مقراض  
تقدیر، بریده و با منخبط تدبیر و رشته حکمت دوخته، نجاتر بيمثالی که فلک  
مشحون جهان پر اضداد را با هزاران فنون استادی به نیروی بازوی توفیق،  
بضرب منحت ابداع و منقب اختراع، در نهایت خوبی و غایت مرغوبی ساخته و  
پرداخته و در آن امتعه کاینات و اقمشه موجودات و مکنونات را انداخته و آنرا  
در بحر فرمان، بری روان، و آنرا مؤسس امور جهانیان نموده، صانعی که حقیقه  
تورانی فلک هشتم را به لالی انجم رخشان و درر دراری و کواکب فروزان، ملمع  
و مرصع نموده، کامبخشائی که انواع موجودات و اصناف کاینات و اقسام مکنونات را  
فرداً فرد به آئین خوش، بلباس فیضی در خور و لایق، و اساس جودی مناسب، و  
نشریف احسان موافق، ملبس و مشرف و منخلع نموده و خواهد نمود. فتبارک الله  
احسن الخالقین و تعالی الله الملك الحق المبين، هو الاول والاخر والظاهر  
والباطن وهو بكل شیء علیم.

من کلام مؤلف یعنی رستم الحکما

نشاط بکسانه دل افروز      بر قامت جان لباس تن دوز  
هر احدله بگو تبارک الله      ای عارف حق پرست فیروز

حضرت کریمی، که سفره کرم و احسانش و خوان وجود امنش، چه در صحرای  
درد، باد چه در شهرستان و چه در ده و هامون، از افق تا افق عالم، زده هر ذی  
بهر این ستما بشی آدم، در کمال خوبی و مرغوبی گسترده، جناب رب الاربابی که از  
اهم مقامی، گو تا کون خود، هر نفسی را در نهایت مرغوبی پرورده و درود نامعدود  
سلام نامعدود، بر صدر اعظم بارگاه رسالت و بدر مگر آسمان جلالت، اکمل  
ارباب و رسالت، اعقل اشرف، امجد کل، افضل مرسلین، ذوالمناهج و سبیل، محیط  
بهر ائمه اوم و اموم، فلک مشحون حکمت ربانی، جهان حسن اخلاق، گنجینه  
امور، و نه امیس سبحانی، اشرف ذریه آدم، حضرت خیر الانام، یعنی جناب مستطاب  
۱۴۵۰ هـ. ش. صاحب محمود، ذوی العز و المجد و الاحترام و بر آل اطهار و اصحاب ابرار  
و ائمه اخیار و خلفاء راشدین و انصار و اتباع و اعوان مهتدینش باد، الی  
يوم الامماد .

www.chebayadkard.com

### بیت لمؤلفه

که باشد در حقیقت مظهر فضل	تاجدار کشور فضل
نهاده بر سر وی افسر فضل	شماره شده اش تاج النبیین
مشرف گشتش از پامنیر فضل	بهر افرازی که پابنده بر عرش
نیامد همچو وی بیغمیر فضل	بهر ادب، جمیع معجزاتست
چو او از بحر صفوت گوهر فضل	بهر الله که چشم حق ندیده
چو او رودی نزاده مادر فضل	بهر گویند، خوش آبی علوی
که باشم کلب آن دین پرور فضل	بهر بار امانم رستم ای آصف

۱۴۵۰ هـ. ش. چنان گویند، کودک فرزانه زیرک، خورده سال نوجوان، لبیب فرخنده  
۱۴۵۰ هـ. ش. عارف، به شندل هوشیار، فاضل حق پرست، بختیار، محمد هاشم الحسینی  
۱۴۵۰ هـ. ش. السقوی، آصف نخلص نامدار شهیر، به «رستم الحکما» اواده امیر

شمس‌الدین محمد، کارخانه آقاسی سلطانی، از ذریهٔ جلیلهٔ مرحمت‌پناه «شیخعلی خان اعتمادالدوله زنگنه» ابا و از نسل یاک غفران پناه «کنجعلی خان» امیرالامراء مشهوراً اما و قبیلهٔ قدوة السادات والنجباء، زبدهٔ الافاضل، صاحب‌الاجازة والارشاد، امیر محمدحسین‌الشهید الموسوی الصفوی البرزائی‌الاصفهانى، قدس سره که مرا نامور پندری بود، حکیم‌منش و فیلسوف روش، کنجینهٔ اصالت خانوادهٔ «شیخعلی خان اعتمادالدوله زنگنه» از جانب مادر ولد صرف شاه «صقی‌الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان» ادام‌الله آثاره و کنجور خزانهٔ مناعت کنجعلی خان امیرالامراء ذوالقدر و افشار ابا و اما غفرله، یکدانه گوهر خورشید آب و تاب، صدف قررانگی، بگه‌سوار، نامدار، دستان اطوار عرصهٔ مردی و مردانگی فرزندان حلال‌زادهٔ پندرو پندریک فرزندان پرور، مشهور به «امیر محمدحسن» خوش‌حکایت شیرین روایت اصفهانى غفرالله له ولوالدیه .

### لمؤلفه نظم

بمیدان مردانگی بگه مرد	لبیب هنرمند در عصر فرد
سقی حسن نام احسن خصال	که بد در جهان صاحب‌حسن حال
جوانمرد دانا و بینای خاص	علیم و حلیم و توانای خاص
صفتش پسندیده ذاتش پسند	بخیرات ساعی و همت بلند
چو بوده لکونى همی کار وی	بکس نارسیده مر آزار وی
بهر کار دستش همایون بدی	قدومش بهر باب میمون بدی
چو باب تهمت‌ن ادب پیشه بود	چو بیران‌ربه خوش‌اندیشه بود
خداوند ازان بنده خوشنود باد	همش آخر کار مسعود باد
بهشت برین باد ماوای وی	دهد حق بخلد برین جای وی

که چون احساس نمود و اطلاع یافت که این مخاص در سن چهارده سالگی و پانزده سالگی و شانزده سالگی پای در دایرهٔ شاعری و انشاگری نهاده و دم از فصاحت و بلاغت میزند و بتصنیف اشعار آبدار و انشای منشآت، خلاوت مدار، مشغول مییاشد و اتفاقاً و کمال‌التوله ثانی دولت‌خلود آیت‌صفویه، سلطان‌ذوی‌العز

والا انه ار فرما فرمای کامبخش کامکار ، عدو بند ، دوست نواز ، بدخواه گداز ، ولایت  
 مینان ، بروز مند ، دارای روشن رأی ، ملک آرای ممالک آرا «علی میراد خان زند»  
 نفر است این سرای فانی را بدرود نموده و بسرای باقی جاودانی ورود کرد ، یعنی  
 در سال ۱۱۰۰ هـ یک هزار و صد و نود و نه هجری که آن سلطان والاشان ، مذکور مسلولاً  
 ۱۰۰۰ هـ ، قافاً از غم شکست یافتن امیرزاده اعظم «شیخ اویس خان» پسرش و لشکر  
 ۱۰۰۰ هـ ، وورش در دارالمرز مازندران در دورقلعه استرآباد از خسرو دارا درایت ،  
 و اراد ، رایت ، جمجاه ، آقا محمدخان ، ولد محمدت نشان ، مجددت بنیان ، خاقان  
 ۱۰۰۰ هـ ، نشان ، «محمدحسن خان» ولد صرف ، خاقان علیبن آشیان «شاه سلطان حسین  
 الله سوی الصفوی بهادرخان» و مادرش دختر حسینقلی آقا از نسل یعقوب سلطان  
 ۱۰۰۰ هـ ، الامرای عهد «شاه عباس» جنت مکان و مادر مادرش ، خواهرزاده سالار یموت  
 و او الان و نر کمان «بکنج خان بهادر» بوده و همه سرهنگان و سالاران و  
 ۱۰۰۰ هـ ، اران سپاه امیرزاده اعظم مذکور ، اسیر و جمله سپاهش دستگیر سپاه ظفر  
 ۱۰۰۰ هـ ، اه فاجار گردیدند ، از جانب ری بجانب اصفهان می آمد ، در حالت بیماری و  
 ۱۰۰۰ هـ ، آری و در منزل قریه مورچه خورت که یک منزل بشهر اصفهان مانده باشد  
 ۱۰۰۰ هـ ، یافته و بخلد برین شتافت .

در بلده اصفهان ، آقا محمدباقر نامی از اهل قریه خراسکان ، از بلوکچی  
 اصفهان ، که کدخدای قریه خراسکان بود ، و در ایام دولت آن سلطان والاشان  
 ۱۰۰۰ هـ ، نشان ، بمرتبه خانی و درجه حکمرانی رسیده بود و بسیار قوی هیکل و  
 ۱۰۰۰ هـ ، و بلند و فصیح و متکبر و متهور و صاحب جرأت بوده و چنان پهلوان زبردستی  
 ۱۰۰۰ هـ ، که یک مشت ، که بر بنا گوش اشترمستی زده اشتر ، بیهوش بر زمین افتاده  
 ۱۰۰۰ هـ ، بر آسبی سرکش سوار بود ، که ناگاه اسب از جا برانگیخته ، عنانش  
 ۱۰۰۰ هـ ، از دو طرف اسب دست ، در دهان اسب افکنده و نابنا گوش اسب را بدرید  
 ۱۰۰۰ هـ ، را در هم شکست و چهار فعل اسب را بر روی هم ، مانند موم پاره می نمود و  
 ۱۰۰۰ هـ ، دست دیوانه که فوج نیرومندان از آن گریزان بودند ، بروی حمله آورد  
 ۱۰۰۰ هـ ، و شاخ آن گاورا بدو دست خود گرفته و بقوت بازو آنرا بر زمین زده و چند



لگد، بر آن زده و سرمستی و دیوانگی را از سر آن گاو، بیرون نموده و چنین هنرها بسیار از او بظهور میرسید و در حکومت بسیار غیور و با ناموس و نام و ونسک و در ریاست با حسن سیاست و نظم و نسق و دانش و فرهنگ بود.

اگر چه زبردستان نیرومند بسیار در آن زمان بودند که از او بسیار بهلوانتر و زبردست تر بودند، از آن جمله حاجی محمد نامی کدخدای قریه نصر آباد اصفهان، روزی در ایام کدخدائی باقرخان با مشارالیه بسبب قسمت نمودن آب بجهت زراعت مجادله و منازعه نموده، بقوت بازو، سرپنجه بر کمر بند باقرخان افکند و او را از زمین ربهوده و در عرض نهر خوابانید و از بیل، گل بسیار، باطن افش انباشت.

باقرخان مذکور تخم کینه آن بهلوان را در مزرعه دل کاشت، تا زمانی که حاکم بالاستقلال اصفهان گردید، تلافی مافات نموده پیهانه ای حاجی محمد مذکور را طلب نمود و حکم نمود یا های او را در فلک نهادند و بر کف پایش چوب بسیار زدند و بفاصله چند روزی از آن حادثه، حاجی محمد، بهلوان غیور، از غم و غصه مرد.

غرض آنکه باقرخان مذکور، بعد وفات علیمرادخان زند مذکور، فی القور دیگر طمع خامش بجوش آمده و باد غرور و نخوت در دماغش راه یافته و برینجه هوای نفسانی در دستگام خاطر، خیالات فاسده شیطانی بسیار یافته، در دولتخانه برکت نشانه سلاطین صفویه بر مستد فرمانفرمائی بر نشست و مدت چهارده روز به لشکر آرائی و تهیه آلات و اسباب جنگ و جدال مشغول بود، که ناگاه برادر زاده سلطان نامدار شهیر به کریم خان و کیل الدوله، جعفر خان، برادر بطنی علیمرادخان زند مذکور، که پدر جعفر خان مذکور، صادق خان زند، برادر صلبی و بطنی کریم خان و کیل الدوله مذکور، بوده و در بزرگ جنگی و قوی هیکلی چنان بود که هر اسب قوی جئه در یکمیدان، که هفتصد قدم باشد، بیشتر تاب سواری وی نمی آورد و زنبورک را بر زانو می گرفت و مانند قلم دبیران می شکست، و یک گوسفند را بریان کرده تمام می خورد و در ریاست، با حسن سیاست، در نظام

در این باره در شجاعت بی‌عدیل، و در سخاوت بی‌بدیل، و روشن رأی و صافی  
 ضمیر بود، و همیشه عدل و احسان و قسط و انصاف راغب و مایل و از گلزار  
 طوبی و حار و خس و خاشاک حیف و میل و اجحاف را زایل داشت، بجانب مهمی  
 یافته بود، چون از وفات برادر بطنی خود «علیمرادخان زند» معذور اطلاع و  
 آگاهی یافته، با فوجی معدود، مردانه بجانب اصفهان توجه نموده و شتافته، از  
 آنجا هم اوجه «جعفرخان» مذکور بجانب اصفهان عنان اختیار و زمام طاقت در  
 آنجا گرفت، و در آنجا کسبخت و مانند کور فر که از آهنک شیر میگریزد  
 اگر بخت و فتنه باغور قیصریه و بازار بزازها و کاروانسراها و چهاربازار دور میدان  
 شاه، با همه محلات اصفهان بیغما و آراج رفت و در سه روز که علم حساب و  
 اعداد را از با افتاد و سنجق ظلم و بیاداد بر پا ایستاد؛ پدر، پسر را و پسر را و  
 برادر را و برادر را و خویش، خوبش و قدر و همسایه، همسایه را و آشنا، آشنا را و  
 همه را، و او را بضر و زور و شلناق برهنه نمودند و جعفرخان، و الا انسان مذکور  
 باه و بدنه پادشاهی و کو کبه عالم پناهی در شهر اصفهان، نزول اجلال نمود و بر  
 معصوم و مافرمائی، نزول اجلال نمود و چارچیان را فرمود، که در هر کوچه و  
 بازار، چار کشیدند که کسی را یا کسی کاری واحدی را با احدی آزاری نباشد  
 و خلاصه در زیر سایه بلندبایه حفظ و حراستش، در مهد امن و امان آرمیدند و  
 در بازار همان مذکور را که گریخته بود، بچنگ آورد و با خطاب و عتاب و  
 توبیخ او را تنبیه فرمود و بعد او را بخلعت حکومت سرافراز نمود و اهل  
 شهر را بجانب شیراز روانه نمود.

در همان سال مقارن این حال، چون در دارالمؤمنین استرآباد، من محال گردان،  
 و در آنجا بخش جمشیدجاء، خاقان کامکار، فریدون دستگاه بهادرخان، و زمامگاه  
 و مردانگی، صدرنشین شاهنشین کیاست و فرزانهگی، سرخیل خواقین  
 در کار، سردفتر فرمانروایان ذوی الاقدار، مظهر امن و امان، معدن عدل و  
 احسان، افتاب جهانتاب آسمان جلالت، اختر و خشنده برج بسالت، نره شیر  
 و ناله لاری، بگه شاهباز کنگره سروری، شاهسوار عرصه مروّت، بالانشین

شاهنشین همت، محسود ملوک زمان، رشک سلاطین دوران، روشنی مردم دیده  
 دادگستری، بکه شمع فروزنده شهبان رعیت پردری، بگانه گوهر کنجینه  
 دانش، رخشان اختر برج پیشش، چشم و چراغ دودمان تیمورخانی، وارث اخلاق  
 چنگیزی بوالاشانی، شاهنشاه اعظم، ولی نعمت معظم، تاجبخش قیصر و خان،  
 فرمانفرمای و الایار ایران، السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان سلطان  
 محمدشاه الموسوی الصفوی بهادر خان، من جانب الآباء و القاجار الشیموری، من  
 جانب الامهات.

### لمؤلفه بیت

آنکه با خلق سلو کش خوبست      در بر شاه و گدا محبوب است  
 مظهر امن و امانت باشد      کنج انصاف و عدالت باشد  
 متحصن و محصور دشمن، یعنی «محمد ظاهر خان» پسر خاله علیمرادخان  
 و الاشان زند مذکور، سرداری از جانب معظم الیه بایست هزار نفر مرد جنگی  
 خونخوار، و آنشخانه بسیار، از توپها و زنبور کهای آتشبار قلعه سلالم آثار  
 استرآباد را مانند نگین انگستری، در میان فرو گرفته بودند و شب و روز از درون  
 و بیرون بچنگ و جدل مشغول بودند.

چون علیمرادخان فرمانفرمای و الاشان زند مذکور خواهر آن سلطان و  
 سلطانزاده قاجار محصور را در حباله خود داشت، بکه غلام مؤدب خود «علیخان  
 سرپندی» را بر سالت بخدمت آن سلطانزاده محصور فرستاده بود که شاید آن  
 و الاچارا بملایمت و مداهنه، از قلعه استرآباد بیرون آورد و در سلك مطیعان  
 جای دهد. لاجرم بقوائین صلح و آشتی و مراسم جنگ و ستیز، مقصود فرمانفرمای  
 و الاشان زند مذکور، بحصول نهییوست و مرادش بحصول نه انجامید و از الطاف  
 حضرت قادر ذوالمن آن سلطانزاده محصور که در آنوقت به آقامحمدخان قاجار  
 مشهور بود غالب و فایق و مستولی بر دشمنان گردیده و بضرب سنگ شجاعت و  
 مردانگی و بعمود اعطایف الحیل فرزانیکی، شیشه طاقت و جام مقاومت اعدار اشکست و  
 «محمد ظاهر خان زند» مذکور قاجار را الشکر خونخوارش سرش بر و بگریز نهادند.

سبب نبودن آذوقه و بیماری بسیار و غلبه اعدا اتفاقاً در شب نادر راه را گم  
 نمودند و لشکرش در جنگل مازندران متفرق و پراکنده گردیدند، و محمدظاهر  
 همان روز مذکور را که روئین تن زمان خود بود، با دست بسته بخدمتش آوردند،  
 و از آن استاد و سر فرو نیاورد و هر چند او را نصیحت نمودند که سر فرو آورد،  
 نپذیرفت و آن را الاجاء او را بدست شخصی داد که برادرش را محمدظاهر خان کشته  
 بود، آن سردار نامدار را کشت و برگردن سرهنگان و سالاران و رؤسای لشکر  
 آن سردار نامدار مقتول زند، بند کردن و زنجیر نهادند و مابقی آن لشکر  
 کشته را بموت و گو کلان و تر کمان جوانب گرگان، باسیری بچایب ترکستان  
 بردند، آن سلطان زاده نامدار، کامکار، فارغ البال بر مسند فرمانفرمائی ایران  
 در آن زمان در میان خود کمر هردی و مردانگی بست و عازم کشورستانی شده و دم  
 از ملای نوامانی زده و آوازه خروجش در آفاق عالم افتاده و ابواب نظم و نسق  
 در آن زمان بایان بسرنیجه حساب و تمیز گشاد.

امیر حسن خوش حکایت غفرالله که پدر این مخلص مؤلف باشد باین  
 قصه باین بانی گفت که :

ای فرزند سعادتمند و ای نور چشم دلپسند ، از خدمتگذاری تو نسبت  
 به من بسیار راضی و خورسندم خدا از تو راضی باد و تو را بکمال فیروز بختی و  
 در راه برساند ، بدان و آگاه باش که من در خواب دیدم که ستاره در حقارت  
 و اندکها از وبال بیرون آمده از جانب استرآباد با چند ستاره دیگر، سیر کمان  
 بر ابراق رو نمود و هر چند بیشتر آمد بزرگتر شد و نورش بیشتر گردید و  
 نورش زیاده گشت ، تا آنکه چون بمراق رسید مانند ماه تمامی شد و بر اوج  
 بر آمد و نورش چون نور ماه عالم را فرو گرفت و احاطه نمود .

از تعبیر این خواب بر من از روی یقین معلوم گردید که یکی از پسرهای  
 شاهنشاهیان محمدحسن خان قاجار سلطان ایران خواهد شد و حق بمن له الحق  
 رسیده و نقل غالب آنست که آقا محمد خان سلطنت همه ایران را ضبط

نظر بآنکه من با همه امرای ایران و خوانین عالیشان، مصاحبت کرده‌ام و مانند وی، قوی ماده گرانمایه نیافتم و از همه امرای خوانین و والیان و بیگلربیگیان و باشیان و اعزه و اکابر و اعیان و سنادید عصر، او را اعقل و اکمل و افضل و اعدل و پرتدبیرتر نیافتم.

ای فرزند سعادتمند، بدان که در عهد خاقان علیین آشیان سلطان جمشید نشان، شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی بهادر خان ادام الله آثاره چون امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی، پدرم با حاجی علی خان سجاده دار باشی، پسر عم کاظم خان قرا اوغلو، هم داماد بودند و کاظم خان مذکور در محله نهبان اصفهان، همیشه در خانه ما مهمان بوده و خان و الامبار زوی العز و الاقندار صوفی یکرنگ درگاه، فلک اشتباه صفویه، فتحعلی خان قاجار تیموری سقی الله ثراه و جعل الجنة مشواه، با کاظم خان مذکور بنای اخوت و اتحادی داشت و اکثر اوقات در خانه ما شرف نزول داشت و ما بخندمتگذارش قیام و اقدام و در مهمسازی و حکم پذیری وی، کمال سعی و اهتمام داشتیم و در زمانی که خاقان عیوق شان، محمد حسن خان صفوی ابا و قاجار اماً در اصفهان نزول اجلال نمود و عم ما امیر محمد سمیع، کارخانه آقاسی بخندمتگذارش بسیار سعی و اهتمام نموده و الاجاء کریم خان وکیل الدوله زند، بهمین سبب خانمان دویست ساله ما را بدو ساعت برباد فنا داد و در شیراز آن و الاهمت، باسط الید کریم الطبع، تلافی مافات با ما نمود و ابواب احسان و انعام بر روی ما گشود و خود در آن زمان بسطان ظفر توامان آقا محمد خان قاجار ولد خاقان عیوق شان، محمد حسن خان بسیار خدمات نموده‌ام و بسیار وعده‌های مرحمت و عنایت و احسان و انعام، باین مخلص خود در هنگام نجات و خلاص یافتن نموده لاجرم ای فرزند دلپسند سعادتمند، چون نشانه‌های همایون طالعی و فیروز بختی و بانند اختری و آثار کیاست و حکمت و علامات بزرگی و مهتری در قومی بینم، پس تورا ملقب و مخاطب نمودم. بمبارکی و میمونی به رستم الحکماء که بر تو میمون و مبارک باد.

ای فرزند سعادتمند، از ابتدای دولت گردون عدت، سلطان جمشید نشان،

شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی الی الآن از دقایعی که وقوع یافته، هر چه بچشم  
 مردم و هر چه از والد و عم خود شنیدم، قصه های شیرین و حکایت های دلنشین  
 در آثار و یاد دارم بتدریج و ترتیب ذکر میکنم بدقت بشنو و بر صفحه تقریر  
 بهامان تقریر در آورده که از من و تو در این ناپایدار ، بادگاری بماند .

ای فرزند سعادت مند، این حکایات را که از من میشنوی با کمال وضوح و  
 با اتمت و عبارات شیرین بیان کن که بفهم همه کس از خاص و عام نزدیک باشد و  
 طاریه شیر الکلام ماقبل و دل را از دست مده و زنه از کلمات مغلقه بهم پیچیده از  
 اهم و نام دور، در این تاریخ می آور که باعث حیرانی خلائق باشد و باید بر سبیل  
 و کتب برهان و کتب و فرهنگ و قاموس بجهت فهمیدن الفاظ مشکله آن در  
 همان آورده و این کتابها بسیار نادر و کمیاب است و پیش از این گفته اند النادر  
 عالم دوم و این تاریخ را مسمی کن به «رستم التواریخ» و دیباچه آنرا موشح و  
 در آن اما و بیار و زیبت بده، بنام نامی و اسم گرامی این شهنشاه کشور گیر جهان  
 آرا و خدیو محالک پیروز گیتی پیرا، داور داراب شکوه، فریدون فر، دارای جمشید  
 شاه دین پرور، آفتاب جهان تاب اوج عدالت و نصفت، گوهر خورشید آب و تاب  
 در جلال و شوکت، مهتد قواعد شهنشاهی و مؤسس دستگاه عالم پناهی ،  
 امیر مستطاب فلک جناب ، قمر و کاب ، آفتاب قباب ، مالک کرباب ، سکندر  
 آداد ، سلیمان القاب ، اعلیحضرت فضا ارادت ، قدر قدرت، قمر رؤیت، عطارد  
 طاعت ، ناهید عشرت ، خورشید رأی ، بهرام صلابت ، برجیس سعادت ، کیوان  
 رفعت ، سلطان السلاطین ، خاقان الخواقین، سلطان محمد شاه الموسوی الصفوی ،  
 من جانب الآباء و القاجار التیموری الگورگانی من جانب الامهات، خلد الله ملكه  
 الا ان شاء الله من به نظر آفتاب اثرش بر سامن، شاید ما را فواید بخشد .»

اینمخلص فی الفور، از روی شوق ، این دو ماده تاریخ را از برای خروجش  
 از من نمودم و ابواب دولت و ثروت و عزت بر روی خود گشودم .

لمؤلفه نظم

مبارك بصاحب دلدان فال باد

بشارت بر ارباب اقبال باد

که بنمود بر گاه شاهی جلوس  
 شهنشاہ والا نژاد سترک  
 بگفت آصف آن رستم الحکما  
 ز بهر خروچش دو تاریخ خاص  
 حبیب خدار اسمی کرام ۱۱۹۹

بقایید این گنبد آبتوس  
 که باشد بجمله سلاطین بزرگ  
 که توفیق بخشاید او را خدا  
 که باشد پسند عوام و خواص  
 محمد شهنشاہ عالی مقام ۱۱۹۹

برارباب دانش و بیفش پوشیده مبارک که خاقان عیوقشان، محمدحسن  
خان فاجار غفرلہرا ہفت پسر بود کہ ہر یک در شجاعت و رشادت، بہتر از سام  
ارستان درستم داستان بودند .

نامہای ایشان آقا محمدخان و مہدی قلیخان و حسین قلیخان کہ مادر نجیبہ  
ایمان از نجبای فاجار بود و باہم اتفاق داشتند و علی قلی خان و مصطفی قلیخان و  
ہر سہ قلیخان و رضا قلی خان، از مادرہای دیگر بودند و یک دختر داشت و چون  
ہر سہ محمدحسن خان مذکور، از نادر پادشاہ کشورستان ، تاجبخش باج گیر،  
باغی و طاعن بود و در دشت قبچاق گذران مینمود و ہر چند نادر پادشاہ سعی نمود کہ  
اورا بچنگ آورد، نتوانست .  
[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

نادر از قتل نادر پادشاہ ابراہیم شاہ برادر زادہ نادر پادشاہ کہ برادر خود  
نامدار اور نمود، آقا محمدخان پسر اکبر ارشد مرحوم محمدحسن خان  
فاجار را بچنگ آورد و آلت رجولیتش را ، فرمود قطع نمودند و بعد از زوال  
و انانادری، کہ ملوک طوایف، یعنی آزادخان افغان و قتلعلی خان افشار و  
ابوالفتح خان بختیاری، از نسل شیخزادہ جیلانی و علیمردان بختیاری و توسمان  
از ہمہ این زندہمت بلند، شیرگیر، ببرنجیر، از ہر طرف سر برکشیدند و از  
آمدن نادر، کیردار و کش مکش، ہمہ ایران را خصوصاً اصفہان را بی رونق و  
حال از آمدن نادر تاب نمودہ بودند ، تا آخر الامر خاقان خلد آشیان محمد حسن  
خان ، ہمہ غالب و فایق آمد و سپاہ افغان و ازبک بسیار خو نگواری کہ در ایران  
و افغانستان و خرابی مشغول بودند ہمہ را بقتل رسانید و از رؤسای ایشان جمعی  
را زندان داد و بہ جاگری نگاہداشت و فرمانداد در اصفہان بسبب قحط، گدانویسی  
نمودہ و ہمہ را با این حیلہ نگہداری نمود .



چون اصفهان و توابعش از نظم و نسق زراعت دور افتاده بود، فرمانداد از خراسان و دارالمرز و طبرستان وری و قلمرو علی شکر عوامل و بذر آوردند و اصفهان و توابعش را زرع و کشت نمودند و قاطبه کشور ایران را ضبط و تصرف نمود، مگر حصار شهر شیراز را که کریم خان و کیلی الدوله زنده همت بلند، در آن متحصن و محصور بود.

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

فی الحقیقت، والاثنان محمد حسن خان قاجار سلطانی بود صاحب تمیز و نظم و نسق و داد و دهش و در ریاست صاحب حسن سیاست و در لشکر آرائسی و رعیت پروری و مملکت پیرائی بهتر از همه ملوک، نیکو روش بود غفر الله له و لوالدیه.

غرض آنکه آقامحمد خان مذکور را برادران غیور ورشید، بسیار حقیر می شمردند و او را آزارها می نمودند و قسد کشتنش می نمودند، آخر الامر خدای عالم او را خلعت نجات و فرج در پوشانید و زمام مرزبانی و عنان جهانبانی بدستش داد و از جام سلطنت او را شراب کامرانی نوشانید و چون بر مسند فرمانفرمائی و اریکه دارائی متمکن و برقرار گردید، عالیجاه مرتضی قلیخان از روی مصلحت کار خود، بجانب ممالک روس توجه نمود و بخورشید کلاه<sup>۱</sup> پادشاه روس که زنی بود در کمال صباحت و جمال و کیاست و کمال، مانند شاه داماد و عروس پیوست و از دل عقده غم گشود.

عالیجاه رضا قلیخان، که بارغار و همنشین دارای کامکار علیمرادخان زنده مذکور بود و بیکه جوانی بود شکیل و آراسته و پیراسته و تیر کمانش، چون از شصتسرها میشد، از چند بیل پران بیرون میرفت، جلای وطن اختیار نمود و در غربت رو به دارالسلام بهشت نمود.

عالیجاه مصطفی خان، که بقوت بازو و سر پنجه، بیک ضربت شمشیر آبدار شتری باجهاز و جفت زنبورک که در زیر جهاز پنهان بود بدونیمه کرده بود و

۱ - بکترین ملکه و پادشاه روس را در تواریخ ایران بخورشید کلاه می نوشتند.

آقا محمد خان بیچشم خود دیده بود، بنا بر تدبیر عقلی و مصلحت‌مندی در مجلس  
 امر، سرمستی چشمان او را برکنندند. [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)  
 جعفرقلیخان مرحوم عالیجاه، را بخدعه و هکر گرفت و او را بقتل  
 رسانید.

الاجاه علیقلیخان، که سازگار و به فرمان برادرش بود او را سرداری و  
 لشکر او همیشه مأمور می نمود.

والاجاه حسینقلی خان، برادر بطنیش که در عهد کریم خان و کیل الدوله  
 در بار پادشاهی درنواحی گرگان می‌گرفت و کار و بار حکام آن عهد بود را در هم  
 می‌انگاشت و آخر الامر در شب در خواب ناز در جنگل مازندران بدست غلام  
 نامی بود شهیدشهادت نوشید و او را دویسر بود، پسر اکبر را «فتحعلی خان» نام و  
 پسر او را باباخان سردار بود و پسر اصغر مسعی به «حسینقلیخان» و شهریار کوچک  
 نام و چون آثار شهنشاهی و انوار جهان پناهی از ناصیه والاجاه باباخان،  
 منسوخ و منسود و او را مانند جان شیرین می‌پرورید و اطراف او را از طایغان و  
 اشراف آن اقل می نمود و هر چیز شاه‌پسندی از ابراق و آلات و اسباب رما کول و  
 سایر اسباب را با او می‌برد و صاحب حسن و جمال و دژ و گوهر و زیور که بچنگش می‌افتاد  
 در هر یک از این اشیاء و قرعه سلطنت و تاجداری را با اسم سامی و نام گرامی نامی آن  
 تاجدار و اعیان سلطنت و تاجداری و آن در دانه محیط کامبخشی و کامکاری  
 بود و او آن سلطنت او را قرین خود می‌نشانید و والدۀ ماجده او را در حباله  
 خود می‌بندید و بعد از یازده سال لشکر کشی و ولایت ستایی، عنان پادشاهی را  
 بر او می‌بندید، آن خاقان صاحبقران، بر ازنده پادشاهی و چتر و دیهیم و خاتم و تاج  
 و کلاه و ... از رحلت شاه عموی خود به قوت بازو و مردی و مردانگی و تدبیر و  
 کجاست ... زانگی خصم سلطنت طلب جنگجوی نامدار را بشمشیر آبدار گشت  
 و پادشاهی و عزیزی را بالاستقلال متصرف و مالک گشت و صاحب دولت خداداده و  
 پادشاهی و ... آماده شد.

بیت

من کلام قدمای نکته پرداز

عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد

که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

# داستان سلطنت و جهان‌نابانی

www.chebayadkard.com

سلطان السلاطین ، خاقان علیین آشیان ، شاه سلطان‌الحسین

الموسوی الصفوی ، بهادرخان

اما بعد، چنین روایت نماید: امیر حسن خوش حکایت گنج‌معلی خانی اصفاهانی،  
چون بعد از خاقان علیین آشیان «شاه سلیمان» سقی‌الله ثراه و جعل الجنة مشواه،  
در لدهمایون، یعنی خلف مبارک، جانشین می‌موش، خاقان سکندرشان، سلیمان  
بن، قیصر پاسبان، دارا دربان، قآن جمشیدشان، کی نشان، عشرت توامان،  
سلطان دادگستر، رعیت پرور، نصرت قران، شهنشاه فریدون دستگاه، خسرو  
گاه کسری عزوجاه، ایران پناه، دولت و اقبال همراه، آفتاب جهان‌تاب سپهر  
کلت و جهان‌نابانی، یگانه گوهر خورشید آب‌وتاب محیط خاقانی، دارای فغفور  
بن، محسود قیصر و خان، السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان، شاه  
ان حسین الموسوی الصفوی، بهادرخان، در ایوان شهنشاهی، بر اورنگ جهان  
بن جاو در سراق عظمت و جلال بر مسند دارائی و فرمانفرمایی مأوی نمود و  
در اسق و رنق و فنق امور جهان‌داری و مرزبانی مشغول و در نهایت خوبی و  
در پی به حل و عقد مهمات ملکی و مملکت‌مداری و مصالح امور عظیمه جهان‌نابانی  
بود و فتوحات کبیره کشورستانی از وجود ذی‌جود مسعودش، به حصول و وصول  
در دست و در زعماش، در ربع مسکون، پادشاهی از او بزرگتر و پر اسباب تر و  
السلطان تر و لشکر آراتر و رعیت پرور تر، نبود و کشور ایران در ضبط و  
کشش و از آرامتگی و پیراستگی کشور ایران بر شش کشور دیگر نفوق  
بن گلت و شنود، همه اهل عالم آن ذات مقدس حمیده صفات را اولوالامر

مطاع و فرمانفرمای واجب‌الاطاعة لازم‌الاتباع میدانستند و فرمان لازم‌الاذعانش در آفاق عالم جاری و احکامش در اطراف و اکناف گیتی نافذ و ساری بود، مدت سی‌سال و کثری بدولت و اقبال و عزت و جلال بعیش و عشرت و خرمی و شادمانی و سرور و سرور و نشاط و کامرانی، بر اهل ایران بخوبی و دلخواهی سلطانی نمود، و ابواب فراغت و راحت و استراحت و رفاهیت و سرور و بشارت و کامکاری و حساب و احتساب بر روی جهانیان گشود و قاطبهٔ ممالک ایران یعنی کابل و قندهار و هرات و بلخ و همهٔ خراسان و مرو و کرمان و بلوچستان و سیستان و زابلستان و نیمروز و فارس با جمیع توابع و بنادر و بحرین و قطیف و لبحار و دارالسلطنهٔ اصفهان مع توابع و یزد مع توابع و کاشان مع توابع و قم که در وسعت مانند دل ملوکست مع توابع و دارالملک‌ری و طهران و خار و ررامین مع توابع و طبرستان و دارالمرز مازندران و گیلان و کرکان مع توابع و همدان مع توابع و کرمانشاهان مع توابع و بروجرد مع توابع و قلمرو علی‌شکر و آذربایجان مع توابع و شیروانات مع توابع و داغستان و قراداغ و قراباغ مع توابع و گرجستان و تفلیس و ارمنیه مع توابع و لرستان مع توابع و کردستان مع توابع و خوزستان مع توابع و عربستان مع توابع و مسقط مع توابع خلاصهٔ کلام آنکه همهٔ ایران و اطراف و اکناف و حدودش در تصرف کارگذارانش بود.

از هندوستان و سند و حبشه و زنگبار و روم و ترکستان و بخارا و سمرقند و شهرسبز و تاشکنت و فوقان و قرشی و خجند و ارکنج و ابرخان و بدخشان و مرغابه و داسنجر و تبت و خلخ و فرخار و کاشغر و خانبالق و چین و ماچین و ختا و سقلاب و بلغار و مسکار و همهٔ ممالک روس و هفت قرال فرنگ و از همهٔ بر و بحر عالم باج و خراج و ارمقانی و پیشکش و تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه و دربار معدلت مدارش بالطوع و الرغبة می‌آوردند، باحسن نمود و بطیب خاطر و رضای دلیبی گفت و شنود.

قریب به هزار دختر صبیحهٔ جمیله، از هر طایفه و قوم و قبیله، از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم، باقواعد عروسی و دامادی باجهت و سرور و دلشادی، با

ل، کوس و کور که و تقاره و شهر آئین بستن و چراغان نمودن ، بعقد و تکاح و  
الله خود در آورده و اولاد و احفادش از ذکور و اثاث و کبار و صغار تخمیناً  
از هزار نفر رسیده بودند و همه بنام و نعمت پرورده بودند.

همه امور سلطنت و جهانباشی موافق نظام و قانون حکیمانانه، راست و درست  
بود و خوشی انگیز، مصلحت آمیز بوده و شهر دلگشای خلد آسای دار السلطنه  
ایران که پای تخت اعلا بود چنان بر متوطنین و ساکنین تنگ شده بود ، از  
معموری و آبادی، جا و مکان خالی نیست و نایاب شده بود، که زمین ساده ،  
در آن زمان قیمت رسیده بود و یافت نمیشد و از این قیمت بیشتر هم خرید  
شد می شد اما بسیار کم.

لاجرم از تنگی مکان، یک فرسنگ از شهر دور، قریب بدامنه کوه صفا با  
شهر اوی مستی به فرح آباد ، با عمارات عالیه و ابنیه رفیعیه از بیوتات و  
بناات و غرفه ها و قصرها و ایوانها و کاخها و رواقها و باغچه ها و گلزارها و جنولها  
و دریاچه ها که از خوبی و مرغوبی و دلپسندی، رشک ارم ذات العباد ،  
آن وی فرمان پذیران، بنا نمودند و در کمال لطف و صفا و در نهایت متانت و  
استقامت، از سنگ و آجر و گچ همه آن را ساختند و پرداختند و بیوتات  
و غرف و قصور و در و دیوار آن را باطلای خلایق و لاجورد بدخشانی  
و های صافی، مصور و منقش و مزین نمودند و شاهنشین دلپسندی، مخصوص  
ساخته بودند که هر وقت که در آن می نشست و امرا و وزرا و باشیان و غلامان  
و در لیب از یک جانب او صف می کشیدند و از جانب دیگرش قریب به هزار  
سوار پیکر پری منظر، یک از یک بهتر و زیباتر و در عنایت و خوشتر ، همه با  
سوار بود و غرقه در گوهر، بنظم و نسق و ترقیب ، صف می کشیدند و شاه همه  
نهاد و اماشا مینمود .

همه ایشان جمال عالم آرای شاه را مشاهده می نمودند، اما مردان زنان  
نمیدیدند.

در دولتخانه اش خیابانی به هزار زرع طول و صد زرع عرض، با طاق نماهای

خوب، بجهت نشستن خدم و حشم و ارباب سیف و قلم، با نقش و نگار ساختند و در دریاچه فرمود ساختند، یکی به هشتاد جریب، طول و چهل جریب عرض، و یکی دیگر، به چهل جریب طول و بیست جریب عرض، و حواشی آنها سنگ تراشیده و همه با جای شمع و جای فواره های کوچک مسینه و حمام وسیع بی نظیر، در خوبی و مرغوبی و موزونی و کاروانسرای بسیار وسیع دلگشا و تکیه دلکش، پر گل و لاله و ریحان و سرو و صنوبر در نهایت آراستگی و پیراستگی در آن ساختند.

در اطراف آن دولتخانه مبارکه پادشاهی بجهت امرا و وزرا و باشیان و غلامان خاصه و مقربان درگاه عالم پناهی، خانه های موزون پستندیده، بقدر رتبه هر کس در خیابانهای موزون که درهای آنها همه رو بروی هم بوده عرض آنکه مثل آن شهر پر نقش و نگار، آراسته و پیراسته موزون، پریامن و بساین و جنات و انهار و جداول و جعاقیر دلخواسته، در ربع مسکون کسی ندیده و نشنیده.

از برای خود در شهر اصفهان در جنب دیوارخانه برکت نشانه شاه عباسی که مسعی بچهل ستون است، و در وسط مساحت دلگشا و عرصه جانفزایش که بقدر هزار زرع در هزار زرع میباشد و بقدر صدزرع در صدزرع، از طرف شرقی طالار سقف چوبین، منقش بطالای ناب کانی و لاجورد بدخشانی و آئینه های صافی با چهل ستون و درمیانش، حوض آب و بچهار مرتبه و در عقب طالار شرقی طنابی با سقف مرتفع مصور، که رزم و بزم ملوک صفویه بهمان قسم، که بوده اند بر دیوار های آن نگاشته اند و از عقب آن طنابی از طرف غربی، ایوان گردون رفتی و از طرف جنوبی و شمالی آن دو طالار طولانی و در هر طالار طولانی دو طالارچه فوقانی و از هر طرف طنابی سه درگشوده، با حجرات و بیوتات مناسبه ضروریه.

همه پایه های عمارت، از درون سنگ مرمر و رخام و از بیرون سنگ گردون فام و از دو طرف شرقی و غربی آن دو دریاچه طولانی و از دو طرف جنوبی و شمالی آن دو حوض و پیرامون آن جدولی پر فواره با آب افشان و متصل به طالار

طویل شاه عباسی و دوارسی چهار قسمتی از دو طرف طالار با سقف های مقرنس  
 منقش مصور باطلای ناب کانی و لاجورد بدخشانی که طالار هفت مرتبه چهل ستون  
 هلی قایی متصل بر آنست و باطرافش آخورهای سنگین از برای اسب های خاصه  
 پادشاهی باجله های زریفت و یراقهای مرصع بجواهر آیدار بدلخواهی و از یک  
 طرف محدود به انگورستان شاه عباسی که رشک بهشت برین است و از یک طرف  
 محدود بباغ فردوس آسای مسمی به هشت بهشت شاه سلیمانی که در طول و عرض  
 اعمیناً بقدر دوهزار زرع در دوهزار زرع، عرصه آنست و در وسط آن رواق بلند  
 طلاقی مانند گنبد سپهر مینا قام، پر نقش و نگار و دراری و اجرام از چهار جانبش  
 چهار طالار با ستون های محکم مستدام و در وسط آن حوض منمن از سنگ  
 رخام با حجرات و غرفه ها و قصرها و زاربه های فوقانی و تحتانی نودرتوی دلگشا  
 و همه منقش و مصور و مزین بطلای ناب کانی و لاجورد بدخشانی و آئینه های  
 صاف روحانی جانفزا و از جانب شرقی و غربی آن دو دریاچه پر آب مروق درخور  
 زورق و پیرامون آن جدول آب جاری.

از جانب جنوبی و شمالی آن دو حوض از سنگ رخام با آب افشان با کمال  
 طوشک و آری و از آن بفاصله دو یست قدم، عمارتی مسمی به گلدسته همه آن از سنگ  
 و آجر کاشی رنگین و چوب صنوبر و شمشاد و چنار جوهر دار و سقفش قبه سرتیز  
 دل آویز و دامنه اش فراخ و از اطرافش ستونها از چوب عظیم و عود عطر آمیز و در  
 وسطش حوض منمن رخام فوقانی.

بدور حوض جدول پر فواره بجهت آب افشانی و آب افشان بنقش سینته باز  
 و از جانب زیر، بدورش نشیمن های دلنشین روحانی و بدورش نیز از جانب زیر  
 چهار حوض متصل به جدول آب پر فواره و از جانب فوق آن طارم بگردش کشیده  
 و در حقیقت از نقش و نگار و آئینه های بسیار، مانند آسمان پر ستاره.

بر اطراف چهار خیابانش چنار و صنوبر و سفیددار و عرعر و بجوانبش گلزار  
 های پر گل و لاله و ریحان و سبزه و سه بر که، که در فصول اربعه در هر فصلی گلها و  
 لاله های رنگارنگ و ریاحین پر عطر و بوی مناسب آن فصل، بی درنگ آراسته



و پیراسته و بدور گلزارها ، اشجار شکوفه آور با ثمرات گوناگون بسیار ، کهنه و نو خواسته و در گاهش وسیع ، به اجتاب عالی و سردرش با منظره رقیعه با ملحفات و منضات موزونه بانقش و نگار .

آن ذات اقدس ، آن نفس مقدس مخصوص نفس نفیس خویش امر و مقرر فرمود که حریم پسندیده خوش و اندرون خانه بسیار خوب و دلکش ممتازی ساختند ، بطول و عرض هزار و پانصد ذرع ، در هزار و پانصد ذرع ، مشتمل بر پانصد ایوان و طالار و کاخ و حجره تو در توی ، با وزن و نظام که هر يك باده لاحقه که لاحقۀ نهم جای چاه و حوض آب و لاحقۀ دهم که محل بیت‌الخلا است و همه پاك و پاکیزه و در آنها بوهای خوش نهاده و در وسط آن از برای آن ذات اقدس عمارت دلنشین بی نظیری بنا نمودند و در طول و عرض دوست ذرع در دوست ذرع به چهار مرتبه با حجره ها و کاخها و غرفه ها و قصرها و منظره ها و زاویه های بزرگ و کوچک تو در توی ، بنقش و نگار و آئینه و زینت های بسیار ساختند .

از جانب شرقی آن طالاری با چهل ستون ، همه در دو دیوار و سقف و ستونهایش منقش و مصور بطالای ناب کالی و لاجورد بدخشانی و آئینه های لطیف روحانی و روی چهل ستون مذکور ، دریاچه در طول پانصد ذرع و عرض سیصد ذرع و در میانش نشیمنی در طول و عرض ، سه ذرع در سه ذرع و در میانش حوض کوچکی از سنگ بشم ساختند .

در وقتی که آن فخر ملوک با معشوقه خود بر آن نشیمن می نشست ، آب مروقی در آن حوض بشم مینمودند و پیوسته از فواره اش آب میجوشید و جواهر رنگارنگ آبدار پیاده و لالی رخشان بسیار در آن میریختند ، بجهت نظاره نمودن آن جهانمطالع کامکار و کشتی بسیار خوبی ساخته بودند و در آن انداخته بودند که گاه گاهی آن شاه شاهان ، با زنان ماطلمت حور لقای خود در آن می نشست و آن کشتی را بگردش می انداختند و محظوظ و ملتذذ می شد .

زنان ماه بیکر سیم اندام سر و قد گلر خسار سمن برش ، در آن دریاچه بشناوری و آب بازی مشغول و در هوای گرم ، یعنی در فصل تابستان ، آن سلطان جمشید نشان ،

در میان آندریاچه، بر نشیمن شاه نشین، بر لب حوض یشم، پرماه معین و جواهر  
 ثمین، جلوس میمنت مأفوس مینمود و آنحوض یشم پر از جواهر الوان آبدار  
 شفاف و مملو از آب جانبخش مرزوق بگلاب و عرق ییدمشک مضاف، از فیض نظر آن  
 بهشتی سرشت رشک کوثر و نسیم آن سرا بوستان پر گل و ریاحین از فیض وجود  
 ذیجود آن رضوان نزهت، غیرت جنات نعیم و آن محسود خواقین زمان خود از  
 تماشای آنها در وجد و سرور و از اندوه و غصه دور میبود.

حجره وسیعه که طاق آن بسیار مرتفع بود ساختند و دو ستون زراندوده در  
 میانش از دیوار بدیوار قرار دادند و مهدی زرین، باطنابی ابریشمین، بر آن ستونها  
 بستند و آن سلطان جمشیدنشان، با همسران حوروش خود در آن مهد ناز می -  
 طهواییدند و آنرا کتیزگان ماه رخسار، بسوی هوای جنبالیدند و در حجره وسیعه  
 بلندطاق دیگر حلقه زرین چند بر سقف آن نصب نموده بودند و نشیمنی از چرم  
 زراندوده، باطنابهای ابریشمین بر آن بسته و بر آن حلقه های سقف نصب بسته و  
 آویخته بودند که گاهگاهی آن انجبلوگ، باد بلند خود در آن می نشستند و  
 لمپتان سمنب گل رخسار، آنرا بجانب بالا حرکت میدادند و آنرا راحت خانه  
 میخواندند.

در آن سرای بهشت مانند حجره دلگشائی ساختند و مکانی عمیق در آن بنا  
 نمودند از دو طرف سرایشب که دهنه بالای آن هفت زرع و دهنه زیر یک زرع و  
 از بالا تا زیر سنگ مرمر نصب نموده بودند.

آن حجره را بازینت بسیار ساخته و پرداخته و آراسته و بیراسته بودند که  
 گاهگاهی آن یکانه روزگار برهنه میشد و يك زوجه ماه سیمای سیم اندام،  
 طهورا برهنه مینمود از بالای آن مکان عمیق رو بروی هم می نشستند و پاهای خود  
 را فراخ می نهادند و از روی خواهش همدیگر را بدقت تماشا می نمودند و می -  
 لغزیدند، از بالا تا زیر چون بهم میرسیدند، الفراسط بخانه کاف فرود میرفت پس  
 آن دو طالب و مطلوب دست بر گردن همدیگر مینمودند و بعد از دست بازی و  
 بوس و کنار بسیار، آن بهشتی سرشت مجامعتی روحبخشا با زوجه حور سیمای

خود مینمود که واه واه چه گویم از لذت آن (اللهم ارزقنا وجميع المؤمنين) آنرا  
حفظ خانه می‌نامیدند . [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

حجره مدوره وسیعه در آن سرای پرشو و اما ، با زینت بسیار ساختند که  
گاهگاهی آنرور سلاطین عهد خود باچهل پنجاه نفر از زنان ماه طلعت ، حور  
اطوار ، پری رفتار ، چشم جادوی ، هلال ابروی ، مشکین کیسوی ، مهر صباحت ،  
طناز پرناز غمزه گر عشوه پرداز خود در آن حجره پر زینت و آئینه جناب خود  
در میانه مجرد از لباس و لعبتان شوخ و شنگ مذکور بدورش ، برهنه می‌نشستند  
و هر يك يك ناز باش بر پرقوی اطلس و حریر و دیبا و پریان و زربفت می‌نهادند  
بزیر کمر خود و پاهای خود را بزیر کمر و زانو میکشیدند و بیشت میخواستند  
عشوه‌ها و غمزه‌ها و نازها و غنچه‌ها می‌نمودند و کرشمه‌ها می‌سنجیدند و شوخیها  
باهم می‌نمودند و لطیفه‌ها بهم میگفتند و عیشینیدند .

آن خلاصه ملوک نیکو سلول ، از هر طرف آن ماهوشان سیم اندام را تماشا  
مینمود و از هر يك که خوشترش میآمد بدست مبارک خود دستش را میگرفت و  
بمردی و مردانگی او را در میان میخواست و پاهای نازک حنای نگار بسته او را  
بر دوش مبارک خود می‌انداخت و عمود لحمی سخت مانند فولاد خود را بر سپر  
مدور طولانی سیمین نازک آن نازنین فرو میکوفت و معجانه‌تی خسروانه می‌نمود که  
لاحول و لا قوة الا بالله ، و آن حجره را لذت خانه میخواندند .

فرش زمین عرصه آن سرای دلگشای را از سنگهای پر طول و عرض و قطر  
ساختند و بقدر دوزرع ، پایه عمارات و دیوارهای آنخانه فردوس نشاط را با سنگهای  
رخام تراشیده هموار نموده پر طول و عرض و قطر ساختند و پرداختند و همه  
سقفها و درها و دیوارها و ستونهای آنرا با طلای ناب و کانی و لاجورد بدخشانی و  
آئینه‌های صافی شفاف مصور و منقش و مزین نمودند و آن کامسرای جنت آسارا  
مسمی به بهشت آئین کردند .

طالار چهل ستون مذکور شاه عباسی که بیچاره مرتبه ساخته شده :

- مرتبه اول که شاه نشین ، مینامندش نشیمن شاه میباشد .

– مرتبه دوم که محل ایستادن امرا و وزرا عظیم الشان است .

– مرتبه سیم جای ایستادن خوانین و سرهنگان معتبر و مستوفیان اعمور و باشیان بازرب و فر و منشیان با فصاحت و بلاغت سخنور .

– مرتبه چهارم که عرصه دولتخانه باشد از دو طرف دریاچه محل ایستادن نظام و صف بستن با اهتمام غلامان خاصه و بسارلان و نسوچیان و جارچیان و امثال ایشان میباشد و بتفصیل اوصاف آن ذکر شد .  
www.chebayadkard.com

پیش از این وفی الحقیقت بهتر و خوشتر از این عمارت مذکوره در ربع مسکون و هفت کشور، ب فکر بکر هیچ مهندس نرسیده اتفاقاً هفت هشت سال پیش از آمدن طایفه افغان با سفاهان چراغانی نمودند آتش بآن طالار عظیم العظیم افشاده بسوخت، آن سلطان جمشید نشان، امر نمود از اول و خوشتر از پیش آنرا با تصویر اتونقش و نگار آئینه بندی دلپسند، باطلای ناب کانی و لاجورد بدخشانی لیکو ساختند و برداختند .

فرمود، در مدرسه دلگشا خانقاه جانفزائی در وسط چهارباغ شاه عباسی که تعریف آن از خوبی و مرغوبی به تقریر و تحریر نمی گنجد با آجر و سنگ و گچ و کاشی ساختند و برداختند، طولش سیصد ذرع و عرضش در بست زرع از چهار طرف آن حجره های با ملحقات تحتانی و فوقانی همه با فروش نفیسه و اسباب و ظروف و اوانی و آلات و ادوات و مایحتاج همیشه و زندگانی و کتب و رسالات و نسخ هاوم و فضائل و نکته دانی و از جانب طولش، نهری از آب خوشگوار همیشه جاری و از يك جانبش، مسجدی با کعبه عالی و از سه جانب دیگرش نیز سه مسجد و در چهار گوشه اش چهار زاویه با عمارت تحتانی و فوقانی دلکش با اصطبل و مطبخ و حمام و بیت الخلاهای موزون و پایه های آنرا جمیعاً از رخام و سنگ مرمر و دیوار و رطاق و درواغ و سقفش را جمیعاً از کاشیهای رنگارنگ پر نقش و نگار و زمین آنرا جمیعاً از سنگ مطح با طول و عرض و قطر ساختند .

از دو طرف نهر جاری، دو باغچه پر گل و لاله و ریاحین و سرو و صنوبر و سمن و نسترن و سوسن و ارکس و لیلوفر و چنار پنجدهور با جوهر و نارون سایه گستر

ساخته شد با یک در نفیسه زر نشان عالی شان در وسط چهار باغ شاه عباسی.

از یک طرف حجره های فوقانی رو بچاپ چهار باغ مذکور مفتوح الباب و متصل بآن بازار طولانی مشتمل بر هزار دکان، همه با منظره عالی وزیر زمینی و نهانخانه ساختند و یک در دیگر آن مدرسه مذکوره در این بازارچه شهر بی بازارچه بلند مفتوح و از یک جانب ابواب منظره های آن مدرسه بهشت مانند در بازارچه بلند مذکور گشوده میشد.

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

در پشت آن مدرسه کاروانسرای دلگشای با وسعتی که در طول و عرض پانصد ذرع، در چهار صد ذرع مشتمل بر چهار زاویه و چهار ایوان بزرگ عالی و حجره های با نهانخانه و لواحق وزیر زمینی ها و از جانب طولش همان نهر که در مدرسه مذکور جاری است نیز جاری و همه آن مدرسه و بازارچه بلند و کاروانسرای و عمارخانه بسیار بزرگی در بازارچه بلند بخوبی و موزونی بازینت از آجر و سنگ مسطح تراشیده و کاشی رنگین منقش ساختند و پرداختند و حواشی درون و بیرون کتیب عالی مسجد و سه مسجد دیگر آن مدرسه و کرباس بلند طاق و سردر گردون رفتش بکتابه های موزون بسیار خوش خط از سوره های قرآن و احادیث امامیه زینت داده و فی الحقیقت بخوبی و مرغوبی و زینت و موزونی و آراستگی و پیراستگی آن مدرسه و بازارچه بلند و کاروانسرا و عمارخانه در هفت کشور کسی ندیده است.

حسب الامرش، در مسجد جامع قدیم شیراز بر نعمت و ناز که اکنون مشهور بمسجد نو است و از بناهای اتابکان میباشد و در وسعت بیمانند است و از طولش جدول آب خوشگوار جاری و امیرزاده اعظم جهان شاه معظم نواده اعلی حضرت صاحبفرانی، امیر تیمور گورکانی، که بشمشیر عدل و احسان آفاق گیر و در حسن اخلاق و خوش سلوکی بی نظیر بوده و در شهر اسفاهان قصر عالم آرای دو مرتبه شاهزده خانه، با کچ و آجر و خمیره حکمت و پایه هایش همه از سنگ رخام و مرمری که از لطافت بهتر از ابریشم بوده، حسب الامرش ساختند و روکش آنرا از درون و بیرون، با کاشی رنگین معرق، منقش بطلا و لاجورد نمودند که هر وقت

آفتاب بر آن میثافت، اطراف و جوانب را روشن می نمود و هیچ دیده تاب دیدن آن نداشت و دیوانخانه متصل بآن ساختند، با ایوان عالی و لواحق بسیار.

جوانب آن سرا را حجره های موزون درغایت استحکام بجهت غلامان و کشیک چیان و پاسبانان، ساختند و ملوک صفویه آنرا دفترخانه خود نمودند و آن عصر عالم آرای مذکور را فراشخانه خود مقرر فرمودند و اکنون آن دیوانخانه جهانشاهی مشهور به چهارحوض میباشد.

محدود بقصرعالم آرا، حمامی برایش ساختند که پایه ها و ستونهایش و فرش زمینش، بعضی از سنگ سماق پر جوهر و بعضی از سنگ رخام و مرمر و دیوار و سقف رفیع و گنبد عالیش و چهار صفت باصفا و چهار خلوت دلکشیش را بکاشی مرق، منقش بطلا و لاجورد مزین نمودند.

چهار جانب آنحمام فرجهش را گلزارهای پر گل و لاله و ریحان، انتظام داده بودند و آئینه های دو زرع و نیم طول یک زرع و نیم عرض، در قابهای کاشی بهتر از چینی یکپارچه بی فصل و وصل در لطف و صفا و جلالت دلهای پاکان، روشن ضمیر باطراف آن گرمابه عظیم النظیر مرتب نمودند و خزانه اش همیشه از آب گرم قریب باعتدال مملو و لبریز و در وسط گنبد گردون مثالش حوض شمعی و در چهار صفت اش چهار حوض کشکولی و در چهار خلوتش نیز چهار حوض، همه از سنگ مرمر و رخام پر از آب طهارت انگیز.

پس آن امیرزاده اعظم، جهانشاه معظم، یک سردر و کرباس و دالان مسجد نو اتابکی مذکور شهر شیراز را با اسماء الله، بطریق مهندسی و نظم و ترتیب و لسطق و نظام، با کاشی مرق، منقش بطلا و لاجورد فرمود، چنان زینتی و رونقی دادند که چشم ارباب بصیرت با حسن سلیقه و دیده صاحب نظران با طیب قریحه، از دیدن آن محو و مات، لکن در حقیقت منشأ حیات بود غفر الله له و لوالدیه.

خلاصه کلام آنکه، چون خاقان علیین آشیان، قاآن فردوس مکان خسرو جهانگیر، منصور مظفر، دارای کشور گشای ملک آرای رعیت پرور، سلطان

جهاندار خورشید رای والا کهر ، محبوب القلوب شاه و گدای هفت کشور ،  
مجنود سلاطین روی زمین و ربیع مسکون ، از زیب و فر پادشاه جمجاه فریدون  
دستگاه ، منوچهر رسم و راه ، بحر و بر قدوة ملوک نیکو سلوک ، نخبه سلاطین ، رب  
النوع همه ملوک اولوالامر اعظم ، فرمانفرمای معظم ، مطاع عرب و عجم و ترک و  
دیلم ، قبله جمیع شعوب و طوایف و قبایل و امم ، قهرمان الماء و الطین ، ظل الله فی  
الارضین ثوث المؤمنین ، کنف المسلمین ، مولی العالمین ، السلطان ابن السلطان و  
والخاقان بن الخاقان ، ابوالمظفر ، شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی ، بهادر  
خان ، خلد الله ملكه ، ولد صرف و خلف صدق شهنشاه جمجاه و الاثراد ، دین پرور  
اسلام پناه ، السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ، شاه اسماعیل ولد  
صدق سلطان شیخ حیدر ابن سلطان شیخ حمزه اسلام پرور دین پناه ، اشرف و  
افضل احفاد اعلی حضرت ارفع منزلت ، حسن خصلت ، اقدس سیرت ، قدسی طبیعت  
کنز الارشاد و التدریس و التعليم السبحانی ، مخزن الاسرار و السرایر و النوامیس  
الربانیه معدن العلم و الحلم و الحکمة منبع العز و الشرف و الکرامه ، جامع صفات  
حسنه ، مجموعه اخلاق محسنه ینبوع الفیوض و البرکات الرحمانیه ، مزید الاطوار  
و الشیون و وسوس شیطانیه ، مظهر الخیرات و المیرات ، بحر العجایب ، محیط الغرایب  
قدوة الاولیاء ، زبده العرفاء ، نخبه السادات عقیلة النجباء ، کشف الانام ، نوال عز و  
المجد و الاحترام ، فخر العلماء ، افتخار الفضلاء و سدر المحققین ، بدر المنجربین ، مخزن  
العلوم و اللغوم و الفنون ، عالم علم مکتوم و عارف سر مکتوم ، قطب الاقطاب ،  
شیخ المشایخ ، الوارث بالحق ، و الخلف المستحق ، سلطان العرفاء ، شیخ زاهد  
الجبیلانی قدس الله سره ، شیخ صفی الدین ابن شیخ ابو الفتح ابن شیخ اسحاق ابن  
شیخ امین الدین ابن شیخ جبرئیل ابن شیخ صالح ابن قطب الدین سید صالح ابن  
سید رشید ابن سید محمد ابن سید حسن ابن سید محمد ابن سید ابراهیم ابن  
سید جعفر ابن سید محمد ابن سید اسماعیل ابن سید محمد ابن سید احمد ابن  
سید قاسم ابن سید ابو القاسم ابن سید حمزة ابن امام الهمام الجواد الکرام  
الرشید الهادی المهدی العزیز موسی الکاظم ، علیه افضل الصلوات .

با تحقیق و غوررسی و دقت تمام گنبدها و صحنها و رواق و مرقدها و ضریحهای  
 مطهر منور امامزاده‌های صحیح‌النسب مدفون در شهر شیراز را حسب الامر من ساخته  
 و پرداخته بودند و تعمیرها و مرمت‌های بسیار در مسجد نو مذکور اتفاق می‌و  
 جهانشاهی و مسجد سلطانه محمود انجوی چنگیزی، که سلطان ابراهیم فرمانفرمای  
 فارس نواده خلد آشیانی امیر تیمور گورکانی که مجموعه فضایل و کمالات و صاحب  
 سیف و قلم و طبل و علم و در خوش نویسی سیما در حسن خط ثلث، فرد اکمل  
 اعظم بوده .  
[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

در وسط بجهت کتابخانه و ساکن گردیدن خود و بعضی مغربین در گام خود  
 حجره مربع مشتمل بر چهار زاویه مانند برجی و بدورش حاشیه پایست ستون  
 سنگ در خوبی بهتر از زر خام و مرمر، دروش و بیرونش را بکاشیهای معرق ،  
 منقش بطلای ناب‌کالی و لاجورد بدخشانی و کتابه‌های خط خوش خود فرمود  
 ساختند .

بر بالای آن مرتبه دیگر فوقانی مانند تختانی ساختند. حسب الامر آن پادشاه  
 محسود ملوکش کشور نمودند و بناهای خیر بسیار در عالم گذارد و همیشه اوقات  
 خود را صرف امور خیر می نمود.

قاطبه ممالک و کشور ایران، جای شیران، تا آخر مهد دولتش، چنان معمور  
 و آباد گردیده بود که در همه بلاد و ولایات و شهرها و قریه‌ها و مساکن ایران ،  
 خوشتر از چنان، خانه خراب یا سرای ویرانی یافت نمیشد.

داستان معموری و آبادی ایران در آن زمان خیریت نشان بشرح و بیان و  
 تفریر نمی گنجد .

پلو و چلاوی که بجهت آن یگانه آفاق می پختند بجای روغن مغز قلم  
 کوسفند و کار مینمودند و اطعمه و اشربه که از برای آن جهانمطاع و خلاصه  
 ملوک مطیع می نمودند در دیگر زرقاب می پختند .

آلشهنشاه و الاجاء ، کثیرالاشتها و پر شهوت بوده ، بسبب آنکه طلایی که  
 با اکیر اعظم حیوانی ساخته بودند در خزانه برکت نشانه پدر بزرگوار



کامکارش یعنی خاقان سکندر شان، خلد آشیان، شاه سلیمان، غفر الله له بودو با عرق نمک طعام حل مینمودند و بمقدار معروف اکسیر کامل حیوانی داخل آن نموده و بقدر قیراطی از آن باده مثقال سکنجبین علمی یا دهن البقر، مخلوط و مزوج مینمودند و در اول فروردین ماه، در هر سالی یکبار بقدر مذکور آن سلاله ملوک از آن مرکب جانبخش دلگشا و از آن معجون نیرو افزای، شفا بخشای، غمزدای مذکور تناول و نوش جان می نمود . [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

در نیرومندی و زور بازو قوت سرینجه و شجاعت و فصاحت و بلاغت و علم و حلم و وسعت حوصله، فرد کامل و وحید زمان بوده و همیشه با انبساط و نشاط قلب و سرور خاطر عاطر و مدام بی غم و هم و خرم و خندان و شادمان بود .

روز و شب در اکل و مجامعت، بسیار حریص و بی اختیار بوده و بجهت امتحان در یکروز و یکشب صد دختر با کرة ماهرورا فرمود، موافق شرع انور محمدی برضای پدرشان و رضا و رغبت خودشان ، از برای وی متعه نمودند و آن پناه ملک و ملت بخاصیت و قوت اکسیر اعظم، در مدت بیست و چهار ساعت ازاله بکارت آن دوشیزگان دلکش طناز و آن لعینان شکر لب پر ناز نمود و باز مانند عزبان مست هل من مزید میفرمود و بعد ایشانرا بقانون شریعت احمدی مرخص فرمود و همه ایشان، با صداق شرعی و زینت و اسباب و رخوت نفیسه که آن قبله عالم با ایشان احسان و انعام فرموده بود بخانه های خود رفتند و در همه ممالک ایران، اینداستان انتشار یافت و هر کس زنی در حسن و جمال بی نظیر داشت ، بارضا و رغبت تمام او را طلاق میگفت و از روی مصلحت و طلب منفعت او را بدر بار معدلت بار خاقانی میآورد و او را از برای آن یگانه آفاق عقد مینمودند، با شرایط شرعی و آن زبده ملوک از آن حوروش محفوظ و ملتذذ میشد و او را با شرایط شرعی مرخص میفرمود و مطلقه مینمود و آن زن، خرم و خوش از سر کار فیض آثار پادشاهی انتفاع یافته با دولت و نعمت باز بقصد شوهر خود در میآمد .

هر کس، دختر بسیار جمیله داشت سعیها مینمود و بعرض محرمان سرادق جاه و جلال خاقانی میرسانید و آن دختر ماه منظر را از برای آن ذات نیکو صفات

افدس عقد مینمودند با شرایط شرعیه و قواعد ملیه و با کمال خوش طبعی و فکو خلقی ، با اطوار بسیار خوش و حرکات دلکش رستمیانه بیک یرش قلعه در بسته محکم بلوریش را دخل و تصرف مینمود و قفل لعل مانندش را بمفتاح الماس مانند خود میگشود و از طریق چنان حفظ لذت مییافتند و بدان قسم محظوظ و ملتذذ میشدند که بتقریر و تحریر نمی گنجد ، زیرا که معجوفی پیش از مقاربت بر هشفه خود میمالید که فی الفور حشفه بخاریدن در میآمد و چون بمقاربت مشغول میشد ، فرج آن زن نیز از آن دوا بخارش در میآمد و بسبب قوت باهی که آن یگانه آفاق داشت ، آورد و بر دش بسیار به طول میا انجامید و بسیار متحرک بود ، تا آنکه از فرط لذت ، طرفین نزدیک بغش نمودن و بیهوشی میرسیدند و هر یک از این زنان و دخترانرا که آبتن میشدند نگهداری مینمود و الا طلاق میفرمود بقانون شریعت نبوی همراه با انعام و احسان و بخشش و باین شیوه مرصیه خوش و باین قاعده نیکو خوشنود میفرمود .

www.chebayadkard.com

باین مراسم خوب و باین آئین مرغوب مذکور ، ازاله بکارت سه هزار دختر ماه روی مشکین موی ، لاله عذار ، گلندام ، بادام چشم ، شکر لب و دخول در دو هزار زن جمیله آفتاب لقای سرو بالای نسرین بدن ، نرگس چشم ، طنناز پرناز ، بلورین نجیب ، نموده . ماشاء الله لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

ازیرکت اکسیر اعظمی که درویش نوقنون کامل بزرگوار صاحب اسراری پهلند آشیانی ، شاه سلیمان غفر الله له پیشکش نموده بود و از آن خلد آشیانی باین فردوس مکانی میراث رسیده ، بقدر بیست کرور که هر کروری پانصد هزار اومان و هر تومانی ده هزار دینار ، باشد و بجهای هشت مثقال زر تاب و نیز بجهای صد و چهل مثقال سیم تاب و نیز هر تومانی ، قیمت بیست خروار دیوانی غله که صدمن لهریزی که پنجاه من بوزن شاه که هر من شاهی ، هزار و دو بیست و هشتاد مثقال باشد ، مخرج تزویجها و عروسی های خود نموده و باین طریق خلا بقررا از سر کار فیض آثار منتفع مینمود .

بقدر ده کرور ، خرج بنائی و تعمیرات نموده و از ممالک محروسه ایران و

همه قلمروش دو کرور هر ساله وارد خزانه عامره اش میشده از برای سپاه کشی و لشکر آرایی و رانیه قشون و اخراجات واجبه و لازمه پادشاهی و بجا آوردن قواعد و قوانین جهان پناهی .

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

هرگز از خزانه عامره دیناری و از انبارهای دیوانی حبه دخل و تصرف نمی نمود زیرا که اختصاص بامور مملکت مداری و لشکر نگهداری و رعیت پروری داشته و سرکار فیض آنارش، از ریح املاک موروثی و ابتیاعی خود و نوافل و معادن و تحف و هدایا و پیشکش و ارمغانی و باج و خراج ملوک و طریق دیگر معیشت سینموده اند .

در اوایل و اواسط دولت، موافق رسم و راه و سنت ملوک بیکوسلوك: خوش آئین ماضیه، خصوصاً آبا و اجداد خود رفتار نمود، و همه امورش مقرون بحکمت و صحت و اصلاح و از فتنه و فساد دور و خالی از عیوب و شیون و فضیحت بود .

آنخاقان ظفر نوامان را بادشمنان عظیم الشان هفده محاربه و منخاصمه اتفاق افتاد و در هر محاربه غالب و قاهر و مستولی و فایق و مسلط بر اعدا گردید و همیشه صاحب فتح و ظفر و غلبه و استیلا و نصرت بود و هرگز او را ادبار و شکست و هزیمت روی نداد .

همیشه در امور مملکت داری و پادشاهی خوش بخت و خوش احوال و مبارک فال بوده .

## ذکر شمایل قدوة الملوك

### شاه سلطان حسین غفر له

آن پادشاه جمجاه ، شیرین شمایل و نیکو خصال بوده ، یعنی  
میانه بالا و سطر گردن و میش چشم و پهن ابرو و پیوسته ابرو و سرخ  
گونه و پهن شانه و باریک میان و سطر بازو و دراز دست و بلند آواز  
و شیرین سخن و بسیار خند و بسیار گو و روشن ضمیر و بلند همت  
و پر عظمت و با حیا و با ادب و با سخا و وفا و پر حلم و حوصله و  
بردبار و زبیرک و باسط ائید و کریم و همیم و رشید و صبور و صاحب نظر  
و بصیرت و مجتمع اللحیه و دراز سبک و کج بینی و دهان فراخ و فراخ  
چشم و بزرگ گوش و نازک لب و خوشبو.

آن سلطان جمشید نشانرا کتابخانه بود که از خطوط جمیع مشاهیر کتاب  
یعنی مجموعه آداب در خطاطی اسناد کل، جناب «ابن مقله رحمه الله» مخترع  
خطوط هشتگانه که نسخ و مستعلیق تکسته و ثلث و ریحان و رقاع و تملیق و شکسته  
و مرحمت و غفران پناهان، فردوس مکانان، اسناد «یا قوت مستعصمی» و «آقا ابراهیم»  
و «میرزا احمد بیریزی» و «میر علی» و «میر عماد» و «شاه مسکین» و «رشید» و  
«شفیعا» و «خواجه اختیار» و امثال اینان غفر الله لهم.

قرآلهای بخط جلی و خفی با ترجمه و بی ترجمه و ادعیه و احادیث و  
سخنهای بسیار با اعتبار، از جمیع علوم و لموم و فنون و رسم الحسابهای مختلفه  
و قصص و نواریخ و دیوانهای شعرا، همه با کاغذهای ختائی و خابالق و  
کشمیری، همه با تذهیبات و نقش و نگار دلپسند ذکر شده، فراهم آمده بیشتر  
از حساب و شمار.

آن پناه ایران را نفایس خانه بود پر از اسباب نفیسه و آلات و ادوات شریفه لطیفه و اشیای گرانمایه ثمنین، غریب و عجیب.

آن پادشاه والا کور را جواهر خانه بود، مملو از جواهر رنگارنگ آبدار یعنی یاقوت مشمش رقمانی و الماس و زمرد و لعل بدخشانی، وزبرجد و فیروزه ابواسحاقی و جزع و بشم و عقیق یمانی و عین الهمر و شجری و بشم و ارواق و مرواریدها و مرجانهای گرانبهای گرانمایه بسیار، که هر یک عدیم المثال و بی نظیر بوده از آن جمله یاقوت احمر رقمانی درخشانی که آنرا یاقوت مشمش نوربخش اورنگ زیبی میگفتند و گوهر شب چراغ و در شاهوار نیز آنرا میخواندند.

قلندر صاحب علوم و فنون و اجازه و ارشادی در همه امور و مهمات و افعال و اعمال و حرفه ها و صنعتها، یگانه استادی قطعه بلور صافی شفاف که اکسیر اعظم بر آن زده بود و آنرا ساخته و پرداخته بود، بیست مثقال وزن آن بوده و مدور و مسطح بوده در شب تار، مانند شمع سوزان و مشعل فروزان، بوده و مرواریدهای مدور منور، بقدر گردگان و امرودی، بقدر بیضه مرغ خانگی که ما کیان باشد و بقدر بیضه کبوتر، در آن جواهر خانه بسیار بود.

آن ملتجای امرا عجایب خانه بود که اشیای عجیبه و چیزهای غریبه بسیار در آن فراهم آمده بود و از آن جمله پوست مار سیاهی که بیست زرع طول آن و سه زرع قطر آن بود، در آن بود و پوست سام ابرص، یعنی سوسماری که چهار زرع طول آن بود، در آن بود و چند کله گوسفند در آن بود که بعضی شش و بعضی هشت شاخ داشت و کله سر آدمی که دورو داشت در آن بود، اما بر آنها روغنی چند مالیده بودند که هرگز نمی پوسید.

در آن عجایب خانه، ریگی چند بود مشجر، مثنی، معطر، که چون بر آتش می نهادند و گرم میشد، مانند اسفند که از آتش جستن کند، مانند تیر بجانب بالا جستن مینمود و تا گرم بود، بجانب بالا میرفت و چون سرد میشد، بجانب زیر میافتاد و صدای عظیمی از آن بر میآمد که هر کس آنرا میشنید بیهوش میشد و آنرا «رمل الصعود» مینامیدند.

نیز، ریگ موزون خوش نمائی چند بود که چون آنرا کسی در دست میگرفت و به ارات بدن، گرم میشد، آن شخص هر کسی را که بسیار درست میداشت بنظرش چنان میآمد که در پهلویش نشسته و باوی بیوس و کنار و شوخی و دست بازی مشغولست و بدقت تمام باوی مجامعت مینماید و چون ازالش میشد مانند آتش، کف دستش را میسوخت و آنسنگ را میانداخت چون نظر مینمود، آن صورت را لمیدید و آن ریگ را «رمل العسرت» میخواندند.

دیگر، ریگ سفید رنگ موزونی بود که بدست میگرفت، همه عالم بنظرش مانند برف سفید میآمد و آنرا «رمل الایض» مینامیدند.

دیگر، ریگ سرخی بود که هر کس آنرا در دست میگرفت همه عالم در نظرش سرخ می نمود و آنرا «رمل الاحمر» می خواندند.

دیگر، ریگ سیاهی بود که هر کس آنرا بدست میگرفت همه عالم در نظرش سیاه مینمود و آنرا «رمل الاسود» میخواندند.

دیگر، رمل زرد و موزونی بود که هر کس آنرا در دست میگرفت، همه عالم در نظرش زرد مینمود و آنرا «رمل الاصر» مینامیدند.

دیگر رمل کبود رنگی بود که هر کس آنرا در دست بگیرد همه عالم بنظرش کبود مینمود و آنرا «رمل الازرق» مینامیدند و همچنین ریگهای برنگهای دیگر بود که مانند چهره بوقلون رنگارنگ مینمود و چون آنرا بر سینه شخص خفته مینهادند، هر چه در دل پنهان داشت، بر زبانش در خواب جاری میشد و بیان مینمود و آنرا «رمل متلون» میخواندند.

پادشاه روم و ملوک فرنگستان و چین و ختا و هندوستان هر يك بدأب و آئین خود کشتی چه های بازیشت موزونی در سر کارش، فرستاده بودند، با امتثال این اشیاء مذکوره لاتعدو لاتحصی، که از حد تقریر و تحریر بیرواست و از دیدن آنها عقول محو و ارواح مات میگردد در این عجایب خانه بود.

آنخلاصه سلاطین زمانرا داروخانه بود که از جمیع داروها و درمائی که بظن یافت میشود و تحصیل آن بسیار مشکست، بسیار بسیار در آن دارو -

خانه فراهم آمده بود، مانند مغزس نهنگ و شیر و پلنگ و فیل و کرگدن و گرگ و یوز و کفتار و سگ و کربه و روباه و شغال و ازدها و افسی و اقسام مارها و سام ابرص و سوسمار و خواربشت و بوزینه و گار کوهی که آنرا گوزن میگویند، گور و عقاب و کرکس و باز و هما و شنقار و آهو و بز کوهی و گوسفند کوهی و طغرل و چرخ شاهین و باشه و بحری و طاوس و بوقلمون و تندر و کبک و طوطی و سبزه قبا و درنا و بط و قاز و لک لک و اشتر و مرغ و زاغ و هدهد و بوم و جغد و بلبل و طرغزل و مرغ انجیر و سارویرستوک و تیپو و دراج و خفاش و قیر و خروس و ماکیان .

همه اعضا و جوارح این حیوانات مذکور جدا جدا در آن داروخانه برکت نشانه که در حقیقت دارالشفای هفت کشور بود.

نوشداروئی را بر کاغذهای لطیف کشمیری مالیده و خشکائیده بودند و در صندوقی بر روی هم چیده بودند و بر هر زخم کاری که آنرا یا آب دهان تر نموده و میچسبائیدند تا روز چهارم آن زخم صحت و شفا مییافت .

آن رشک ملوک هفت کشور را خزانه برکت نشانه عامره بود ، مانند فلک مشحون پر از زر و سیم مسکوک و غیر مسکوک، که تدارک چهل ساله عساکر نصرت مظاهر، خود را از آن میتوانست نمود.

آن جهان یتا را انبارهایی بود پر از غله و حبوب و با همه بلاد و شهرهای ایران ، که لشکر و سپاه و قشون را تبه خور ، رکابی دقتری او را ، در هفت سال کفایت مینمود و اگر قحط و تنگسالی روی میداد همه اهل ممالک را کافی بود .

در عهد دولت وی، همیشه ما کولات فراوان و ارزان بوده زیرا که آن عقل کل، در زمان خود، در امر زراعت بسیار سعی و در ذخیره نگاهداشتن، بسیار حریص بوده و در هر بلدی از بلاد قلمرو خود بلوک باشی امین کاردان معتبری مقرر فرموده که یکمال دقت متوجه امور زراعت میشدند.

همیشه در پی تنقیه آنها و عیون و قنات و احداث قناتهای نو و احیای زمین

میت و اقامه مرزهای جدید بوده‌اند و هرگز درزمایش مزرعه و کشت زاری لم -  
 یزرع اتفاق نیفتاد و العیاذ بالله اگر چنین امری روی میداد، او را دیوان بیگی  
 بوده باحسن سیاست، در فن ریاست که، بسیار صاحب وقوف و علم و حلم و انصاف و  
 حوصله فراخ و نظم و نسق و امانت و تمیز و اسعاف بوده و مشیّد قواعد عدل و نصفت و  
 حساب و احتساب بوده، حسب الامر آن رشک اکاسره، آن بلوک باشی مقصود را در امر  
 زراعت را، زنده پوستش را میکند و بر آن نمک میباشید.

آن خسرو گیتی مطاع، را جباخانه بود که استادان صاحب وقوف، با  
 مهارت، شیرین کار، بسیار در آن علی‌الانصال بساختن و پرداختن آلات و ادوات  
 و اسباب جنگ و جدال مشغول بوده‌اند. [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

آنسکندر شوکت را سلیح‌خانه بوده، پر از آلات و ادوات و اسباب رزم و  
 پر خاش و جنگ و جدل، مانند شمشیر و خنجر و کارد و تیر و کمان و سنان و رمح و  
 ماوک و نیز و تبر و مضرب و دشنه و تفنگ و طیانچه و زره و چهار آئینه و خود و مساعد  
 بند و تنوره و برکستوان.

آنوالانژاد را رکیب‌خانه بود پر از زین‌ها و لجام‌ها و رکابهای زرینه و  
 سیمینه، بعضی مرصع، و بعضی ساده و ید کهای مر و اربد درخته و جلها و کفل پوشهای  
 مفتول درخته و زربفت.

آن شهنشاه جمجاه را صندوقخانه بوده که از دارائی و اطلس و دیبا و  
 کمخا و پرنیان و قصب و الیجه و زربفت و قلمکار و اورنگ شاهی و بکرس و ماهوت  
 و ازهر قسم و از هر گونه، سفر لاط و کتان و حریر و قطنی و قماشهای گوناگون  
 و بگر بقدر آرایش صد هزار نفر سیاه و لشکر در آن پر بوده.

آن تاجبخش ملوک عصر خود، را زبل‌خانه بوده یعنی انباری بوده که هر  
 قدر ملبوسهای شاه و شاهزادگان و اهل حریم پادشاهی، استعمال و اندراس مییافت  
 و کهنه می‌شد، در آن می‌افکندند و هر هفت سال که از آن میگذشت، در سال هفتم  
 جماعه‌های زربفت و مفتول دوخته کهنه که در انبار مذکور جمع شده بود بیرون  
 می‌آوردند و با آتش میسوزانیدند و طلا و نقره آنرا می‌گرفتند.



آن زبده ملوک را قوشخانه و شتقارخانه بود پراز بازها و چرخها و شتقارها  
مقرلها و بحریها و ترمسها و شاهینها و باشهها و سایر اقسام قوشها .

و تازیخانه بود پراز سگان شیرگیر، پلنگ فرسا و تازیهای نخجیرگیر  
آهوربا .  
[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

و فیلخانه بود پراز فیلان مست منکوسی .  
و طویله و اصطبلی بود، پراز اسبهای برق رفتار تازی نژاد و مرکب های  
نیزنگ صرصر کردار ترکمانی نهاد، کبود و کرن و سرخون و لیلی و سمند و ابلق و  
کهر و شبرنگ و قارا کهر و رخس دلپسند .  
و قاطرخانه بود پراز استرهای بزرگ جثه رهوار و قاطرهای قوی هیکل  
بارکش با در رفتار .

و آشپزخانه بود پراز اشتران بارگران بردار، مست بیهوش و بختیان کوه  
کوهان، مانند رعد در خروش .

و باغ مسمی بطاووسخانه که از طاووسهای زرین بال چترزن پراقشان  
و تندرهای خوش رنگ و آب و بوقلمونهای رنگارنگ با آب و تاب و خروسهای  
رنگارنگ خوشخوان و مرغهای خواننده نغمه سرای زیبا، مانند بلبل  
و طرقل و طوطی و هزارستان و اشتر مرغ و بط و لک لک و قاز و هدهد و  
اقسام ماکیان .

و شیرخانه بود پراز شیر و ببر و پلنگ و سیاه گوش و یوز و خرس و بوزینه  
و کفتار و گرگ و روباه و شغال و گریه کوهی و موسوره و موش خرما و مار واقعی و  
و سنگ پست .

اورا توحیدخانه بود پراز درویشان پاک سیرت و قلندران نیکو سیرت و  
صوفیان صافی ضمیر، که شب و روز بذكر اسماء الله، با افغان و غیر بوده اند .

بر دانشمندان معلوم باد که وزرا و امرا و خوانین و رؤسا و اعزه و اعیان و  
اکابر و اشراف و ستادید و باشیان و سرهنگان و مقربان در گاه قلک اشتباهش  
چنان از شراب نخوت و غرور مست شده بودند که هر یک مانند قرعون و هامان و

قارون دم از نبختر و تکبر و عجب و جاه و جلال میزدند، از آنجمله «فتحعلی خان لکزی»<sup>۱</sup> وزیر و اعتماد الدوله بود که بمرتبۀ ازباده استغنا، مست و ازباده کبر،

۱ - درباره سقوط «فتحعلی خان اعتماد الدوله» مراجعه شود به منابع زیر:

اول، کتاب انقراض سلسلۀ صفویه تألیف (لاکهارت) ترجمۀ مصطفی قلی عماد، چاپ ۱۳۴۳ از صفحه ۱۳۶ تا صفحه ۱۵۰ .

دوم، «گزارش دری افندی» ترجمۀ م. دوفین (M. de Fienne) چاپ ۱۸۱۰ م.

www.chebayadkard.com

ص ۱۸۵

سوم، «اخبار ایران» نوشته آنژ دوگاردان مورخ ۲ ژانویه ۱۷۲۱، بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه قسمت ایران، جلد ۶، برگه های ۱۱ - ۱۳ .

ما قسمتی از کتاب «شورش ایران» که از گزارش دری افندی، توسط (کلراک) در این باره تنظیم گردیده ذیلآ درج می کنیم.

«... لطفعلیخان، سردار ایران که محمود افغان را در کرمان هزیمت داده و تا اندکها تعاقب کرد و این فتح نمایان که باید سبب نرفی او شود موجب تمامی او و اضمحلال اعتماد الدوله برادر زن او شد و این سردار رشید مفلولاً به طهران (که شاه سلطان حسین در آن موقع در آنجا بود) فرستاده شد و قشون آراسته او متفرق شد. و چون معلوم بود تا فتحعلی خان سرداعظم، برادر زن او سدارت دارد دشمنان وی اخلالی در کار او نمی توانند، لذا اول تدبیر تمامی سرداعظم را نمودند. ملاباشی و حکیم باشی شاه سلطان حسین، که با آنها همدست بودند و پیش شاه، نهایت محترم، متعهد این مطلب شده، نیشی که شاه در دستر خواب بود به خوابگاه او روانه شدند، شاه نرسیده بر آشفت و از سبب جسارت پرسید، عرض کردند که ما را قدرت این جرأت نبود، چون صدمۀ جای شاه را استنباط کردیم، لهذا اقدام به این بی ادبی نمودیم و گفتند، «لطفعلی خان» با این قشون مستعد که در شیراز جمع کرده، بزودی به اصفهان وارد و حریمخانه و خزانه و سایر بیونتها متصرف می شود، از این طرف نیز «اعتماد الدوله» با صدها نفر اکراد غفلتاً، به طهران وارد و شمارا محبوس بلکه مقتول می نماید و جای لطمه تأمل نیست، زیرا که همین امشب این سه هزار نفر کرده، به قصد مزبور وارد طهران خواهند شد و باید بزودی چاره این کار نمود و برای ایبات قول خود کاغذی به شاه سلطان حسین نمودند، که اعتماد الدوله به والی کردستان نوشته بود و بامهر سلطنتی مهور نموده، او را عاجلاً به طهران احضار کرده، شاه سلطان حسین چون خط و مهر او را دید، بدین اینکۀ کاغذ را تمام بخواند بر خود لرزید، و بعد از اظهار وحشت زیاد، از این در شش چاره جوئید، آنها مسلح دیدند که فورچی باشی، با یکدسته فورچی و قشون به قتل اعتماد الدوله مأمور شود.

فورچی باشی، احضار و باین امر مأمور شد. اما بعضی خواجه سرایان که اغلب طرف مشورت

وهنی و غرور و خودبینی ، دماغش پر و کارش رفته از دست بود ، که گوه را باکاه و خوشه را باخرمنی بی فرق میدید و در دریای خود پسنندی غرق بود و از وی حش کتی

→ شاه سلطان حسین بودند ، عرض کردند ، اعتماد الدوله ذخایر و دقاین زیاد دارد و اگر غفلتاً کشته شود از آن اموال ، چیزی نصیب شاه نخواهد شد . بهتر آنکه او را حبس و مکشوف البصر نموده باشکند چه او را مقرن خایر کرد شاه سلطان حسین این حرف را پسنیدند و قورچی باشی ، همان وقت شب به خانه اعتماد الدوله وارد شد ، در وقتی که در بستر راحت خوابیده بود او را گرفت و کور کرد و به منزل خود برده در زیر شکندجه انداخت . صبح آن شب سرعان به اطراف کشور روانه شدند که هر جا از خانواده اعتماد الدوله ، بودند آنها را گرفته به طهران فرستند .

به کلانتر شیراز نیز ، حکمی صادر شد که به امداد اهالی شهر ، لطفعلی خان را گرفته ، مغلولاً به طهران روانه دارد و اگر تعاضی کند ، بزور اسلحه او را مجبور به اطاعت نمایند ، ولی وی به مجرد رؤیت فرمان تسلیم شده ، او را به اسفهان فرستادند و بعد از حبس وی فتون به آن استعداد که در شیراز بود ، متفرق گردید و بعد از سه روز از آن جمعیت ، جز توپخانه واحمال واجمالی ، چیزی باقی نماند .

از سه هزار کرد موهمی ، شاه سلطان حسین و رجال او طوری متوهم بودند که آنی آسودگی نداشتند و تا ده روز جمعیتی بیرون شهر فرستادند که اگر کردها بخوانند وارد شهر شوند آنها را مانع آیند و آن جماعت از آن کرد اد اثری ندیدند شب مراجعت می کردند ، بلکه قوافل که از اماکن بعیده میرسیدند خبری از آنها نداشتند .

خلاصه ، چون خبری از سه هزار کرد رسید ، شاه سلطان حسین عیبهلا ملتفت شد ، چه خبر است و از ایذاء اعتماد الدوله پشیمان گشت و صریحاً گفت ، نباید مولی از سر وی کم شود و اگر کسی قصد قتل او کند ، شاه به شخصه جان خود را فدای او می نماید و اگر چنین حکم سختی صادر نشده بود ، دشمنان اعتماد الدوله او را بزور شکندجه می کشتند که کذب قولشان معلوم نشود و حکیم باشی ، به التیام جراحات بدن اعتماد الدوله پرداخت ، در این بین چایهارا از اطراف ممالک رسیدند و بواسطه چایهار شیراز معلوم شد که اطفعلی خان به مجرد رؤیت فرمان تسلیم شد و ابدآ خیال خلاف نداشته و بر شاه سلطان حسین ، قدر و خیانت دشمنان لطفعلی خان سردار و اعتماد الدوله یقین و محقق شد و اعتماد الدوله مکشوف البصر در مجلس تحقیقی که در حضور شاه و تمام رجال و وزرا و اعیان تشکیل شده بود يك يك آنها مانی که ادعای دی به او نسبت داده بودند دفاع نموده و برائت حاصل کرد و تفصیل آن در آن کتاب نوشته شده که ما برای اجتناب از اطناب از درج آنها صرف نظر نمودیم .

جواب و سؤال اعتماد الدوله ، طوری به شاه سلطان حسین اثر کرد که دست ولی چون بودن او را در طهران صلاح نمی دانست او را به شیراز فرستاد و در زندان شیراز در گذشت . نقل و تلخیص از ترجمه مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب (مرآت البلدان) در ذیل کلمه «تهران» .

اصواب نسبت بدولت پادشاهی صادر شده بود که باستصواب اولیای دولت خاقانی  
 مهمای وی را برکنند و بر در خانه وی چناری بود بسیار سالخورده که بیست  
 ربع قطران بود و معظم الیه در زمان بینائی، آنرا ندیده بود از فرط غرور و کبر و  
 همت و در وقت کوری در وقت سوار شدن پهلویش بچنار آمد، بمتاب گفت این  
 چه چیز است، گفتند این چنار است، باعتبار گفتگی این چنار بهم رسیده بدرخانه  
 آن، عرض نمودند عمر این چنار هزار سال بیشتر میباشد به تنندی گفت، ببرد این  
 چنار را، فی الفور بریدند آنرا و جای آن هنوز بسنگ بست جلو خانه در خانه اش  
 معلومست و ظاهر میباشد.

www.chebayadkard.com

در زمان خیریت نشانی علمای نامدار و حکمای با اعتبار و فضیلت نقوی  
 شمار و مهندسان هوشیار، که همه صاحب تصنیفات و تألیفات بودند، از آن جمله عالی  
 مقامان قدسی القابان، فردوس مآبان، فضایل و کمالات اکتسابان، جامعون المعقول  
 والمنقول و حاویون الفروع و الاصول، زبدة العلماء و المشرعین آخوند ملا  
 محمد تقی<sup>۱</sup> مؤلف «کتاب حدیقه» و «شرح من لا یخضر» و قدوة المحققین آخوند  
 ملا محمد باقر<sup>۲</sup> شیخ الاسلام شهریه به «مجلسی» مؤلف «بحار الانوار» و «حلیه

۱ - ملا محمد تقی، مجلسی اول، ابن مقسود علی اصفهانی، از تلامذه شیخ بهائی و ملا عبدالله  
 قزوینی بوده، در فقه و تفسیر و حدیث و رجال، افضل عصر خود بود، وی نخستین کسی است که  
 اخبار و احادیث پرداخته و در عمل به مدلول اخبار، هم جمودی وافر داشت و عمل به ظواهر  
 قرآن مجید را شدیداً انکار می نمود. تألیفات مجلسی اول بسیار است از آن جمله: شرح و تهذیب  
 «شیخ طوسی» و «حدیقه المتقین» و «روضه المتقین» که شرح عربی «من لایحضره الفقیه» است و لوایح  
 صاحبقرانی که شرح فارسی همان کتاب است و غیر اینها در موضوع افعال حج و رضاع و  
 طهارت و موضوعات دیگر نیز رسالات متعدد دارد. وفات مجلسی، در سال ۱۰۷۰ هجری قمری  
 در شهر اصفهان واقع و در جامع عتیق اصفهان مدفون است.

نسبت مجلسی از طرف پدر به «ابو نعیم اصفهانی» منتهی می گردد.  
 ۲ - ملا محمد باقر، مجلسی، فرزند محمد تقی مجلسی اول است، از متبحرین علمای  
 امامیه و از فحول واعیان فقهای اثنی عشریه و از ثقات و عدول محدثین طریقه جمفری است. امام  
 جمعه و جوامع اصفهان بود و تصنیفات مجلسی غیر از رساله های متفرقه بسیار در حدود ۵۹ تألیف  
 است که یکی از آنها بنام «بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار» در ۲۶ مجلد بزرگ مرتب و  
 تهذیب نموده.

ولادت مجلسی در ۱۰۳۸ ه. ق. و وفات وی در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۱ ه. ق. واقع و  
 لپرنی در جامع عتیق اصفهان در بقعه والدش، مجلسی اول و مزار مردم است.

«المتقین» و «جلاء المیون» و کتابهای دیگر و نخبه الاحبار، «میرزا محمد تقی»  
 شهیر بالماسی و فخر العلماء «آقا جمال»<sup>۱</sup> و زبده الفضا «آقا حسین خوانساری»<sup>۲</sup>  
 که هر یک در علم و فضل و حکمت و فقه و اصول صاحب تصنیفات و تألیفات بوده‌اند  
 طاب الله ثراهم و جعل الجنة مأواهم . [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

تجار و متمولین چند نوری الاعتبار، در آن زمان بوده‌اند که یکی از آنها  
 عالیقدر رفیع مقدار، ستوده اطوار، عمده الاعاظم، زبده الافاخم، فخر التجار،  
 میرزا محمد تقی تاجر عباس آبادی تاجر باشی، مردی بود عالی همت و صاحب مروّت  
 و فاعل الخیرات و المبرات بوده .

از آن جمله کارهای خوب بسیار خوش و فعلهای مرغوب دلکشی که از وی  
 صادر شده، یکی نیست که شخص حاکمی فقیر و محتاج و مضطر شده بود قطعه نبات  
 مصری سفید صافی شفاف را شبیه بالماس تراشیده و در پنبه پیچیده و در حقه نهاده  
 و نزد میرزا تقی تاجر باشی، مذکور برده چون مشارالیه آن شبیه به الماس را  
 ملاحظه نمود، امر بر او مشتبه گردیده و از آن بسیار خوشش آمد و قیمت آن را

۱ - آقا جمال خوانساری، نامش محمد، پسر آقا حسین خوانساری بود، «لقب محقق  
 خوانساری» داشت و به «آقا جمال» معروف بود، نزد پدر خود آقا حسین و «محقق سبزواری»  
 صاحب «ذخیره»، که خال وی بود تلمذ کرده و مصنفات بسیاری دارد از قبیل: حاشیه «من  
 لا یحضره الفقیه» و ترجمه «الفصول المختارة علم الهدی» و حاشیه «شراعیع» و حاشیه «شرح  
 اشارات» و شرح «غرر در عبدالواحد آمدی» و غیر آنها .

وفات وی در ۲۶ رمضان سال ۱۱۲۵ هـ . قمری اتفاق افتاد در گورستان «تخت فولاد»  
 اصفهان در مقبره خالوادگی «خوانساریها» مدفون است .

۲ - آقا حسین خوانساری، بن جمال الدین محمد، از افاخم و ثقات علمای امامیه در آخر  
 قرن یازدهم هجری است . وی عالم کامل و فقیه و محدث فاضل و جامع معقول و منقول بوده  
 سرعت انتقال وی در فهم مطالب عمیق و نکات دقیقه مشهور بوده و به لقب استاد الكل فی الكل  
 ملقب بود .

آقا حسین تصنیفات بسیاری داشت از آن جمله: ترجمه «صحیفه سجادیه»، ترجمه  
 قرآن، «تفسیر سوره فاتحه» و «تواریخ و فیات العلماء» و «الجبر و الاختیار» و «الجزء الذی لا  
 یقجزی» و تصنیفات متعدد دیگر . وفات وی در سال ۱۰۹۸ هجری قمری در ۷۷ سالگی در  
 اصفهان واقع و در قبرستان «تخت فولاد» آنجا در نزدیکی مقبره «بابا رکن الدین»  
 مدفون است .

مبلغ سه هزار تومان، گفتگو نموده و او را باین قیمت مذکور مراضی نموده و شروع نمود بشمردن نقد و تسلیم حكاك مضطر نمودن، چون پیاپی صد تومان رسید، میرزا محمد تقی مذکور الماس نباتی مذکور را در دهان خود انداخت و از آن نبات

مصری دهان خود را شیرین نمود. [www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

آن شخص حكاك چون آنحال را دید از خجالت و انفعال غرق غرق گردیده بمیرزا تقی مذکور، عرض نمود همین قدر نقد کافیست مرا و چون میرزا تقی مذکور لهیمیده بود که آن حكاك فقیر است و از راه فقر و فاقه واضطرار این شعبده و لیرنگه را یکار برده، در جوابش گفت پوچ مگو که سخن مردان بر نمیگردد و قیمت الماس تو بیشتر از این میباشد، الحمد لله که سه هزار تومان نقد دادیم و دهان خود را شیرین نمودیم و مبلغ سه هزار تومان با بهجت و خرمی و بشاشت خواهی نخواهی تسلیم آن مرد حكاك نمود و عذر بسیار از وی خواست.

همچنین در محله عباس آباد اصفهان، نقاره خانه بود که هر روزه بقاعده مهر و فیه میزدند و آن محله مذکور را دوازده هزار خانه آباد بوده، همه با سردرهای عالی و همه با نقش و نگار و هر وقت که غراب میرزا تقی مذکور از دریا بیرون می آمده و اموالش وارد اصفهان میگردد، نقاره خانه مذکور عباس آباد را فرو میکوفتند و کوس و کور که، میزدند و کر نای، میدیدند و تجار و بیلهوران باخبر و مطلع و آگاه میشدند و میآمدند و امتعه و اقمشه اش را میخریدند.

اتفاقاً در نیمه شبی نقاره خانه مذکور را مینواختند، طفل یتیم بی پدری در عباس آباد از صدای نقاره و کوس و کور که و نفیر کر نای از خواب بیدار گردید، از مادر خود پرسید، این چه صدا است، مادر در جوابش گفت غراب میرزا تقی لاجر باشی از دریا بیرون آمده و اموالش وارد اصفهان گردیده بجهت اخبار و آگاه نمودن تجار و بیلهوران و بزازان که بیایند و اموالش را بخرند نقاره میزنند. آن طفل عالی همت گفت ای مادر چه قدر نقد من نزد تو جمع شده؟ مادر گفت مبلغ هفتاد دینار، آن طفل گفت ای مادر صبح بسیار زود مرا بیدار کن تا بروم و بتوفیق خدا همه اموالش را بخرم، مادر در جوابش گفت ای بیچاره، بخواب برو و این

بیهوده‌ها را مگو. آن طفل در لثمنند، از شوق بن خواب نرفت، بامداد از جامه خواب خود بیرون آمده و از خانه خود بیرون رفته و بجانب خانه میرزا تقی مذکور روان گردیده و آمد تا بدرخانه میرزا تقی، دید در خانه گشوده داخل شد، دید، میرزا تقی بر کرسی نشسته و بذکر اسماء الله و تسبیح و تهلیل مشغول است.

آن طفل بغیرزا تقی سلام داد و جواب شنید. میرزا تقی چون نظرش بر آن طفل افتاد پرسید از آن طفل، که تو کیستی و در اینجا بطلب که وجه آمده.

آن طفل سعادتمند گفت من یتیم و بی پدرمپاشم، آمده‌ام بعون الله تا اموال غراب میرزا تقی را بخرم، میرزا تقی از استماع سخن‌های آن طفل بسیار خوش آمد و بآن طفل گفت پیش بیا. آن طفل پیش آمد از او پرسید چه قدر سرمایه داری آن طفل گفت بعد از تو کل بر خدای مبلغ هفتاد دینار دارم و آمده‌ام بفضل خدا همه اموال ترا بخرم.

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

میرزا تقی بآن طفل گفت مبلغ صد هزار تومان اجناس مرا که صد هزار تومان در هند خریدیده شده و به صد و بیست هزار تومان میفروشم بتو آیا خریدی، آن طفل گفت خریدم و هفتاد دینار نقد را بیعانه بمیرزا تقی داد، میرزا تقی با کمال رضا و رغبت آن مبلغ مذکور را از آن طفل یتیم دولت‌قرین، بیعانه گرفت و گفت من هم بتو فروختم، آن طفل گفت خریدم، میرزا تقی بآن طفل گفت، مرا از جانب خود وکیل کن، تا اموال خریدۀ تو را بخریداران بفروشم و نفع این معامله تو را بتو برسانم، آن طفل گفت تو را از جانب خود وکیل مطلق نمودم، که هر نوع که صلاح و صرفه مرا میدانی، چنان کنی.

چون صبح روشن شد تجار و پیله‌وران و بزازان بخانه میرزا تقی فراهم آمدند که اموال مشارالیه را بخرند، مشارالیه بایشان گفت، پیش از آمدن شما خریداری آمده و اموال نو آمده خود را باو فروختم و از جانب وی وکیل میباشیم که بدیگران بفروسیم، اموال مذکور را بمبلغ صد و سی هزار تومان بایشان فروخت، مبلغ صد هزار تومان نفع آن طفل را منظور داشت و بعداً آن طفل را بدامادی خود قبول نمود.

همچنین در جولاها و چلفای اصفهان، که بانی و مؤسس آن خاقان خلد آشیان «شاه عباس» ماضی غازی انارالله برهانه بوده، شهر است در کنار زنده رود، مشتمل بر دوازده محله و هر محله، مشتمل بر هزار خانه و چندین کلیسا، همه عماراتش از آجر و سنگ و کج ساخته شده به وزونی و انتظام و نظام و قانون و حساب، همه با نقش و نگار و با باغ و بوستان و انهار و اشجار و آئینه بندی، بآب و تاب.

از طایفه نصاری، تجار و مالدار بسیار بوده اند، از آن جمله یکی «خواجه مگردیج» شهر بخواجه سرافراز بوده و از کثرت اموال و از فرط استغنا محسود قارون بوده.

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

اتفاقاً، از جانب سلطان روم خوش مرز و بوم، رسول و ایلیچی در اصفهان بهشت نشان، بیایه سر بر اعلا آمد، سلطان جمشید نشان، چهل روز از عید نوروز گذشته که در زنده رود اصفهان آب اندکی طغیان نموده، با جمیع وزرا و امرا و باشیان و عمله جات و اکابر و اعزاء و اعیان، با دبدبه پادشاهی و کوبه جهان پناهی با کمال دولت و اقبال و جبروت و جلال سوار شده و ایلیچی را هم در رکاب ظفر انتساب خود به جانب فرح آباد برده و در بازگشت از فرح آباد بدولتخانه سعادت آباد که مشهور بهفت دست میباشد، نزول اجلال نمود، فرمود میخواستیم کسی با سکه تقدسی و سه دهنه پل حسن پادشاهی را مسدود کند، که فی الفور خواجه مگردیج مذکور ارمنی متعهد این خدمت در سر کار فیض اناراعلی گردید و فرستاد، جوالهای پراز رویه آوردند و دم آب را بسته یعنی سی و سه دهنه پل مذکور را مسدود نموده بهد سلطان جمشید نشان، تحسین و آفرین بسیار بوی فرمود و او را بخلعت سرپای گران بها ممتاز و مفتخر فرمود.

خواجه مگردیج مذکور آن جوالهای پراز دینارهای فسی را پیشکش آن زبده ملوک نمود و آن پرازنده تاج و تخت پادشاهی، اشارتی بتاراج آنها نمود و در حضور ساطع النور آن ملجاء ایران و ایلیچی مذکور همه را تاراج نمودند، پس سلطان جمشید نشان، خواجه مگردیج مذکور را ملقب به خواجه سرافراز فرمود.



آن سلطان جمشید نشان را دیوان بیگی بود «صفی قلیخان» نام و معظم الیه با کمال نظم و نسق و رتق و فتق و امانت و دیانت و کیاست و فراست و در ریاست، با حسن سیاست، متوجه امور سلطانی و متصدی مهمات جهانبانی آن افتخار ملوک بود و یک خیمه از دوست متمر دین و سارقین و ظالمین، در ریاست بحسن سیاست مهیا نموده بود تا بیست و پنج سال آئین پادشاهی و قواعد اسلام پناهی و قوانین جهانبانی و رسوم خاقانی آن خاقان اعظم بر جا بود و بهیچوجه من الوجوه عیب و منقصی در امور سلطانی و اوضاع جهانبانی نبود.

چون بیست و پنج سال از مدت سلطنت آن فخر السلاطین گذشت و صفی قلی خان مذکور تصدق آن قبله عالم گردید و مرغ روحش به آشیانه قدس پرواز کرد و آن چند عالم فاضل مذکور که حامی و حافظ ملک و ملت بودند، به عالم قدس ارتحال نموده بودند پس زهاد بیمعرفت و خرد صالحان بی کیاست، بتدریج در مزاج شریفش و طبع لطیفش رسوخ نمودند و وی را از جاده جهانبانی و شاهراه خاقانی بیرون و در طریق معوج گمراهی، وی را داخل و بافسانه‌های باطل، بیحاصل، او را مغرور و مفتون نمودند و بازار سیاستش را بی رونق و ریاستش را ضایع مطلق کردند.

امور خرد صالحی و زاهدی، چنان بالا گرفت و امور عقلیه و کارهای موافق حکمت و تدبیر در امور، نیست و نابود گردید.

دریباچه بعضی از مؤلفات جناب علامه العلمائی آخوند ملا محمد باقر شیخ الاسلام شهیر بمجلسی را چون سلطان جمشید نشان و انبعاث خواندند که آن جناب آرامگاهی بدلائل و براهین آیات قرآنی حکمهای صریح نموده که سلسله جلیله ملوک صفویه، سلسله نسل بیشک بظهور جناب قائم آل محمد خواهد رسید. از این احکام قوی دل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سر رشته مملکت مداری را از دست رها نمودند و گوهر گرانیهایی «لا یتم الریاسة الا بحسن السیاسة» را که از درج مقال معجز بیان حضرت امام باقر، «ناطق صادق» بیرون آمده از کف دادند و طرق متعدده فتنه و سبیل معذوره فساد و ابواب افراط و تفریط در امور و ظلم بصورت عدل

بر روی جهانیان گشادند و در میان خلائق هرج و مرجی زیاده از حد تفریر و تخریر روی داد، چنانکه شیخ سعدی گفته:

استاد و معلم چو بود کم آزار      خرسک بازند کودکان در بازار

در دستگاه، از بی تمیزی و عدم حساب و احتساب، چنان افراط و تفریطی در امور لشکر آرائی و رعیت پروری، روی داد که از تهی دستی، غلامان خاصه سرکار فیض آثار و عملهجات دیوان عظمت مدار پادشاهی، همه کفش ساغری بپا و بی شلوار و تنبان بوده اند، و زانو بر بالا، نمیتوانستند نشست که اسافل اعضایشان پیدا میشده، و اسباب و آلات حریشان، اکثری برهن و گرو و یا شکسته و از کار افتاده بود.

رعایا بمرتبه مالدار و صاحب آلات و اسباب معیشت و زندگی گامی شده بودند که بشرح و بیان نمی گنجند.

سلطان جمشید نشان و ارکان دولتش، از قانون و سنتی که سلاطین ماخیزه خصوصاً آبا و اجدادش داشتند، انحراف ورزیدند و از مواعد حکمت تجاوز نمودند و این کلام معجز نظام را فراموش نمودند: «احکام الامور بالتدبیر».

آن سلطان جمشید نشان، ناعدت بیست و پنج سال، چنان جهانبانی نمود که هیچیک از ملوک و سلاطین پیشین یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و ملوک طوایف و عباسیان و آل سامان و سلجوقیان و دیلمه و اتابکان و خوارزمیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان، بخوبی و مرغوبی و با سامانی و پرمایگی آن سلطان جمشید نشان، پادشاهی نشودند.

از تأثیر سپهر آینوسی، آخر الامر دولتش چنان بمغلوبیت و مقهوریت و مغذولیت و منکوبیت و ذلت و افتضاح انجامید، که ذکر آنها باعث کلال و ملال و غم و هم شنودگان خواهد شد.

من کلام لا ادری

نرود اسب و چاکرت برود

اسب و چاکر چونان وجودی